

در بیان فتح و فیروزی عدل و داد آغاز جلوس نادر شاه

بدلول مانع من آن تیر و نغمه نانات بجز منبها و شله با نجامه تقدیر تخریر یافته بود آنحضرت که
 بدو دار بنده پرور توکل بر کل علیاق تنگ کرده از روی بی نیازی پشت پابرست نه
 سر با فسر سروری فرود می آورد از راه امعان نظر و مصلحت بینی و جوه اعیان و صدر سپاه
 و روس از تاب ممالک باو نیشینان مسالک اجلا و اخلار و امر از روی الاعتدال و
 لهم الدرجات اعلی و عخلای معاقل و شرفای تواعل و صحاب محافل و ارباب محافل و سران
 بجاول و کافه کفایت و بات و ات فرعات عقیبه بر آید بر سر بار فلک قرین لازالت سنده
 سده لهنیه مستخدمه لاسلاطین اخصار و در باب سلطنت ایران و امر هم شعوری منبر محفل آرا
 شورای کبری و مستفخ زنا و آرا و متکشف اسرار سر ایر و مستنطق اکابر و اصاغر کشته می منتفق
 القول و متحر قلب بعضر سائیدند که از نجوم سمانا تخوم ارض اطاعتت بر همه فرض و نعمتت
 بر همه فرض است شعرتار میخانه و می نام و نشان خواهد بود و سر ما در قدم پیرنغان خواهد بود
 الفلکات برضیه القوم عن نهدی الاری بعد از انعقاد عقود و عقاید و الطباق و اتفاق قواید
 و اما جد قریب و بعد بعد جلوس نظر گشتند و قوم و قوم چون روزه داران رمضان
 با شطار هلال شوال روز شمار ایام شدند تا روز چیشنبه عسیت و چهارم شوال ششم الاثمان
 و اربعین ماته بعد الف مطابق تو شقان میل نیرم ارم اساس و لک یوم مجموع له الناس
 آراسته شد و بعد از انقضای هشت ساعت و عسیت دقیقه بطالع اسد فرق فرق و قوه
 قدر و الاتیاج میمنت تیاج اکلیل آسا و کلیل مهر آسا متوج گشتند و در و اج و سیر و و اج تکلیک

در بیان فتح و فیروزی عدل و داد آغاز جلوس نادر شاه
 بدلول مانع من آن تیر و نغمه نانات بجز منبها و شله با نجامه تقدیر تخریر یافته بود آنحضرت که
 بدو دار بنده پرور توکل بر کل علیاق تنگ کرده از روی بی نیازی پشت پابرست نه
 سر با فسر سروری فرود می آورد از راه امعان نظر و مصلحت بینی و جوه اعیان و صدر سپاه
 و روس از تاب ممالک باو نیشینان مسالک اجلا و اخلار و امر از روی الاعتدال و
 لهم الدرجات اعلی و عخلای معاقل و شرفای تواعل و صحاب محافل و ارباب محافل و سران
 بجاول و کافه کفایت و بات و ات فرعات عقیبه بر آید بر سر بار فلک قرین لازالت سنده
 سده لهنیه مستخدمه لاسلاطین اخصار و در باب سلطنت ایران و امر هم شعوری منبر محفل آرا
 شورای کبری و مستفخ زنا و آرا و متکشف اسرار سر ایر و مستنطق اکابر و اصاغر کشته می منتفق
 القول و متحر قلب بعضر سائیدند که از نجوم سمانا تخوم ارض اطاعتت بر همه فرض و نعمتت
 بر همه فرض است شعرتار میخانه و می نام و نشان خواهد بود و سر ما در قدم پیرنغان خواهد بود
 الفلکات برضیه القوم عن نهدی الاری بعد از انعقاد عقود و عقاید و الطباق و اتفاق قواید
 و اما جد قریب و بعد بعد جلوس نظر گشتند و قوم و قوم چون روزه داران رمضان
 با شطار هلال شوال روز شمار ایام شدند تا روز چیشنبه عسیت و چهارم شوال ششم الاثمان
 و اربعین ماته بعد الف مطابق تو شقان میل نیرم ارم اساس و لک یوم مجموع له الناس
 آراسته شد و بعد از انقضای هشت ساعت و عسیت دقیقه بطالع اسد فرق فرق و قوه
 قدر و الاتیاج میمنت تیاج اکلیل آسا و کلیل مهر آسا متوج گشتند و در و اج و سیر و و اج تکلیک

۱۵۱

در بیان فتح و فیروزی عدل و داد آغاز جلوس نادر شاه
 بدلول مانع من آن تیر و نغمه نانات بجز منبها و شله با نجامه تقدیر تخریر یافته بود آنحضرت که
 بدو دار بنده پرور توکل بر کل علیاق تنگ کرده از روی بی نیازی پشت پابرست نه
 سر با فسر سروری فرود می آورد از راه امعان نظر و مصلحت بینی و جوه اعیان و صدر سپاه
 و روس از تاب ممالک باو نیشینان مسالک اجلا و اخلار و امر از روی الاعتدال و
 لهم الدرجات اعلی و عخلای معاقل و شرفای تواعل و صحاب محافل و ارباب محافل و سران
 بجاول و کافه کفایت و بات و ات فرعات عقیبه بر آید بر سر بار فلک قرین لازالت سنده
 سده لهنیه مستخدمه لاسلاطین اخصار و در باب سلطنت ایران و امر هم شعوری منبر محفل آرا
 شورای کبری و مستفخ زنا و آرا و متکشف اسرار سر ایر و مستنطق اکابر و اصاغر کشته می منتفق
 القول و متحر قلب بعضر سائیدند که از نجوم سمانا تخوم ارض اطاعتت بر همه فرض و نعمتت
 بر همه فرض است شعرتار میخانه و می نام و نشان خواهد بود و سر ما در قدم پیرنغان خواهد بود
 الفلکات برضیه القوم عن نهدی الاری بعد از انعقاد عقود و عقاید و الطباق و اتفاق قواید
 و اما جد قریب و بعد بعد جلوس نظر گشتند و قوم و قوم چون روزه داران رمضان
 با شطار هلال شوال روز شمار ایام شدند تا روز چیشنبه عسیت و چهارم شوال ششم الاثمان
 و اربعین ماته بعد الف مطابق تو شقان میل نیرم ارم اساس و لک یوم مجموع له الناس
 آراسته شد و بعد از انقضای هشت ساعت و عسیت دقیقه بطالع اسد فرق فرق و قوه
 قدر و الاتیاج میمنت تیاج اکلیل آسا و کلیل مهر آسا متوج گشتند و در و اج و سیر و و اج تکلیک

در بیان فتح و فیروزی عدل و داد آغاز جلوس نادر شاه
 بدلول مانع من آن تیر و نغمه نانات بجز منبها و شله با نجامه تقدیر تخریر یافته بود آنحضرت که
 بدو دار بنده پرور توکل بر کل علیاق تنگ کرده از روی بی نیازی پشت پابرست نه
 سر با فسر سروری فرود می آورد از راه امعان نظر و مصلحت بینی و جوه اعیان و صدر سپاه
 و روس از تاب ممالک باو نیشینان مسالک اجلا و اخلار و امر از روی الاعتدال و
 لهم الدرجات اعلی و عخلای معاقل و شرفای تواعل و صحاب محافل و ارباب محافل و سران
 بجاول و کافه کفایت و بات و ات فرعات عقیبه بر آید بر سر بار فلک قرین لازالت سنده
 سده لهنیه مستخدمه لاسلاطین اخصار و در باب سلطنت ایران و امر هم شعوری منبر محفل آرا
 شورای کبری و مستفخ زنا و آرا و متکشف اسرار سر ایر و مستنطق اکابر و اصاغر کشته می منتفق
 القول و متحر قلب بعضر سائیدند که از نجوم سمانا تخوم ارض اطاعتت بر همه فرض و نعمتت
 بر همه فرض است شعرتار میخانه و می نام و نشان خواهد بود و سر ما در قدم پیرنغان خواهد بود
 الفلکات برضیه القوم عن نهدی الاری بعد از انعقاد عقود و عقاید و الطباق و اتفاق قواید
 و اما جد قریب و بعد بعد جلوس نظر گشتند و قوم و قوم چون روزه داران رمضان
 با شطار هلال شوال روز شمار ایام شدند تا روز چیشنبه عسیت و چهارم شوال ششم الاثمان
 و اربعین ماته بعد الف مطابق تو شقان میل نیرم ارم اساس و لک یوم مجموع له الناس
 آراسته شد و بعد از انقضای هشت ساعت و عسیت دقیقه بطالع اسد فرق فرق و قوه
 قدر و الاتیاج میمنت تیاج اکلیل آسا و کلیل مهر آسا متوج گشتند و در و اج و سیر و و اج تکلیک

تاج بر سر نهادن نادر شاه جلوس او بر تخت سلطنت با جماع خلایق

حضرت در آمد جلوس سلطان السلاطین بسط اندیده علی الدست الیهین محفوظا یساره بالیهین و
 جلوس کرد شاه با مشایخ دوازده خادستان را بر بادستان تخت دار پرستار و دست چپ و بزرگ است

بکنیه بالیسار و هو جلوس علی بنیة الوفا و صطفی خلاصه الاحیاء و الامرا الکبار و قاموا و جلوس
 دست راست و چپ دولت داری داشتند به شکل و کار و معنی کشیده باشند مخلصان او که بر کزنده اند و امیران بزرگ بزرگ بر خیزند و نشینند

علی مگاسترم و صمو و کلمو القدر حاجتم و وجه سلطان بغیر البشر سافر و امله لعرا لبحج طاو و باب
 بقدر رتبه و جای خود در خاتمش شدند و حکم کنند بقدر حاجت ایشان در دی سلطان بغیر بشارت رسیدند و آمدند و بنده بکج خلق بازند و در طایفه

الاحسان مفتوح و رغد العیش ممنوح و حجاب مرفوع و خطایه مسموع و بساطه مقبل و نشاط
 احسان کشاده و فراغت عیش عطاشده و حجاب آورخ سنده و خطایه بگوش رسیده و فرشتاد جای بسیدک نشانی

مقبیل و مجیاه بلوح و ریاه یفوح و محبتی پروق و مهابتی شروع و افاقه فی الافاق نصی
 بزبان آمده دردی او نور بخش و عطر او بود بنده و محبت او آواز کنند و مهابت او خرق و بنده و کرم او در افاق روشن

و اخلاقه کما خلق تصنوع یدیه بسوط الصیفین هو ال عطار و مقبوضه لفض ا فواه العتاء
 و اخلاق او مثل بری نور بخش و در دست او کشاده برای فیض کورایتین عطا و تقبل شد برای بسین نهایی رنج و بلا

ظاہر با قبله الفصل و باطنها کعبه الامل قد جال له حوله لطف و کان سریره بال القمر و الاعلام
 ظاهر آن خلد مطمان و باطن او کعبه مرآت منجلی ترای او کشف شد لطف است تحت آواز ماه و علمها

تیر زلفش و الاقلام تریر لبش در ریاض و لهامی صنوبری از اصاغور و عار عرار حرمی
 ظاهر منویند تا که گناه شوند و علمها می نویسد تا بشارت دهند

سکنت و عرعیش و شمشاد شادی سرسبد کشید شواهد اقلیم سبعة که از حادثات
 خوردان بزرگان علی جبار

دهر و در پرده بهفت نهفته بود و بشاطلی این دولت عالم آرای شکر و بهفت آرایش
 بزرگ چشم آرزین زمان

گرفت و واقفان متاصح حضور مبارک از مبارک لطف و مصانع صطناعش سیراب
 احسان و تینون

کردیدند و خناس و کرام از جامه خاشا انعام عام و مصطفی ارفاد و اگر اشش طلا پوشیدند و
 بزرگان مند و نمان شراب خانه بخشش

طلا نوشیدند بزم ملت نبوی نبوی نبوی مشک نبوی و ریاض و کبیر صیانتش
 شراب

عطر الیهین شد و نیر جهان افروز مصطفوی از فروردین دولت استوارش بمجاوات خطا
 بابر ی ماه مشهور

رسید عمد فرخنده خنده زنان زبان تهیه تهیه تهیه بهتیه بر کشود و دهر غیر وز بر جد و نخت
 خاک مبارک و شکل خوب

خدیو ز بر جد نخت کوه افشان تبریک کشته و صنعت حقا کنت شعر نخت علی نخت محمد
 مبارک

و لیسای باری
 در فرود آمدن و جلوس
 در وقت افاق
 در کزنده اند و امیران
 در مبارک و صفا
 در سینه آب

مقتاس
 در نمان شکران
 در صفا
 در ماسط
 در موهله و توار
 در دیوان از نخت

در مجامع نوجم مزید

آثار صبغة اشد من احسن من اشد صبغة در الوان رياحين و رنگ تان ظاهر کرد و شباک
شک ریزاری خدا کبست بکوترا خدا در رنگ روزی
 بهار از شباک اشجار صنعت صبغت عمل بنبت بکار برده از شکوفه و نسترن نفت شیشه خردار
بزرگی ذی از کافور کوی
 از بونه شنا خسار بر آور و نوب جیث ما و هینا و در حیت ما در نا و فخته فی لهفتار قوت غانی
علاست هر جا کجا از نوزده ایم
 و سحاب از نور و شاداب خزانة یا غرامون کبج شاد و وساخت و نسیم بهار از افشاندن نسیم
کل میراب هفت کبج خسار است
 بهار صحن راغ را قریب کبج باد آور نموده از نسیم شنا خه فرور دین در شناختی نواع انواع
داسین باغ سدل
 تنوع ظهور یافت مہوای بسیدی از صفائی کافور نخل قبا سق و انوار کافور بسیدی مجراج
درخت فرمای از زشت
 کافور خلد تبدیل گشت و از رنگ آمیزی قوای بنامی قبا شنا خسار خود را قبا بی کلگون بر آرا
آن نازک است
 و شوق انگیری هواد سهول و قمان قیان قمان اقمان بر قص بر جاست عند لیب و عنیل
دشتها که بهای کوه کبج ذی ذالند و چیزی غیب خوب شناختا درخت
 از صنف موایل متماثل زمزمه سر فی آغاز نهاد و از دست افشانی غصن غصن جمیله خمیل و پخته
شناختن موایل کافور
 در شبستان چین و آغوش بستان تبسم لب کشاد در سبب الاشجار ضمع و طراز الزمان
بستان درختان مشرب میزند و طراز زمانا است
 و شمع و فضاها وسیع و صنیعها یصنع و مصوع الورد و المصوع سینع ارجح الیخ فی شفاک علیل
برین شده است در حای آن کت دو است صنعت آن طلغ کنند است رنگین شده کل رنگ کرده شده است بوی خوش و بوی شادمانی
 بلع و ماء الورد و الطری فی استقای غلیل البج شیفع و الاطلال من الطلال غصیر و حباب کجوب
فایز کنند است آب و گل تازه در آبیاری تسد بخردن و بهر اشبع است در تنی کاپها از ابران غلطند در کباب و انا
 من الخضره قضیر و الاشجار من الشخ شباب و الشعاب تترق من الاعشاب و خود و شقایق
از بسیری کافور است در زمان از زشت جانند دانهای روان صاف جنود از غلظت و بهای شقایق
 محرة و نعور الاقاحی مغرة و عیون الشخب مصنفة و شفاه المسابغ مخضرة بل بی للی الضلال
سرم شده است و ذال لای در چشمهای نیکو سر زود است و بهای سر چشمه با بر شده است بلکه اد برای چپا نیدن کمرای
 من الخضرة و احداق الحدائق الناطرة ناظره و خبات الجئات الرابته زاپرة و عدبات
از بسره زار و چشم البیت اغمای تازه نگاه کننده است چیدنهای باغات پشته زریع نکو فرود و شناختای ریش
 المنابت ثموجة و بامات العصون منوجة و حافات المناهل متدیجة و جباه العدران
درختان و فرق سر مساختا ج داراست و کارهای ایشان را مزین است و شناختی نامهای تازه

سبک سنان
 طلا و نیشه و شاداب
 سبک سنان
 طلا و نیشه و شاداب
 سبک سنان
 طلا و نیشه و شاداب
 سبک سنان
 طلا و نیشه و شاداب

سبک سنان
 طلا و نیشه و شاداب
 سبک سنان
 طلا و نیشه و شاداب
 سبک سنان
 طلا و نیشه و شاداب
 سبک سنان
 طلا و نیشه و شاداب

سبک سنان
 طلا و نیشه و شاداب
 سبک سنان
 طلا و نیشه و شاداب
 سبک سنان
 طلا و نیشه و شاداب
 سبک سنان
 طلا و نیشه و شاداب
 سبک سنان
 طلا و نیشه و شاداب

مغفنه

در تعریف بهار گوید

مشک آیین شد که کاروان نسیم از بلا و ستم بل باریچین می بسبت فانظر والی آثار رحمۃ الهی کفایت
پیدا کنی بر آثار رحمت الهی چگونه

یحیی الارض بعد موتها والیغیرین مسک و متقر و المابین مضلال و مکفر و الروض بین
زنده میازونین ماجه مردان و تشنه آورین مسک مال و محتاج است و آب نماز کیم نه کان دور میشدند و کلاه است

مدبلج و متنوع و الور و بن مدرم و مدثر و الارض قد بلیست فیمبصا اخصر تخم الی و یطیلسا
دوره با صغ ما نند بسته شده و کل زمین غمر با باده آتش جابر و صاحب کج است زمین بر شیده است بر اینی سنه می فرسود این طایلسا

احمر و قر قبالطایف نظالیف من حسن منظره و طیب المنسجم الی الارض بعد ماتما و کذلک یحیی خلق قوم خمشتر
سرخ و کمان بکنه ارا عفاف و فرائض از حسن منظره و خوش خمر می آید زنده است قد آورنده کون زمین لغیر و او را می بینند زنده می کنند در آن عظم

در بیان تسخیر فتیله بار فاعلم تا میاید
از رب العالمین فانظر کیف کان عاقبة المفسدین

بعد از آنکه از و شیره نرم و شیر نرم استحصالی روح و استرواح روح و استجاب ایانیت
و استجاب افادین نعمت بعمل آمد و جشن نوز و زی با فخر و منیر و زی وین به روزی

بگام نوزی و هجت اندوزی بقضایافت نقشبندان قضا و قدر سخانه شوق تسخیر قندا
نقش قنار بر لوح ضمیر اقدش بر انکبختن و بغداد مره عیش و مره عیش اعلام عالم افروزی

و کوبه رزم سازی و عد و سوزی بجانب مقصود و هزار و نهر نسیم روست نسیم است
حکمت مرغان و ستاره نشین گلی نشین

رایت خاقانی با وج خصم فکنی پرواز گرفت و در عرض او بعرض سید که در کوپستانات
بختیاری علی مراد مراد در اقلاده نمرود و کونکشی مقلد ساخته هر چند که انبعاث غنائق

الطیر مضبادره نعاث شکسته بال لایق مئی نمود اما منبکامیکه سلطان کمیتی ستان فریغ استیلا
کران

بر کشد فرقی در فوق فرق اسجاد و اغوار کندارد و نشیب و نشیب و نواز رتبه
فان فی سر طاعت

امتیاز ندید بعد از ورود بحالی برور و بغیرم نسبت به آن طایفه که در شجوب ایسات ما
نم جان

مشک آیین شد که کاروان نسیم از بلا و ستم بل باریچین می بسبت فانظر والی آثار رحمۃ الهی کفایت
پیدا کنی بر آثار رحمت الهی چگونه

یحیی الارض بعد موتها والیغیرین مسک و متقر و المابین مضلال و مکفر و الروض بین
زنده میازونین ماجه مردان و تشنه آورین مسک مال و محتاج است و آب نماز کیم نه کان دور میشدند و کلاه است

مدبلج و متنوع و الور و بن مدرم و مدثر و الارض قد بلیست فیمبصا اخصر تخم الی و یطیلسا
دوره با صغ ما نند بسته شده و کل زمین غمر با باده آتش جابر و صاحب کج است زمین بر شیده است بر اینی سنه می فرسود این طایلسا

احمر و قر قبالطایف نظالیف من حسن منظره و طیب المنسجم الی الارض بعد ماتما و کذلک یحیی خلق قوم خمشتر
سرخ و کمان بکنه ارا عفاف و فرائض از حسن منظره و خوش خمر می آید زنده است قد آورنده کون زمین لغیر و او را می بینند زنده می کنند در آن عظم

مشک آیین شد که کاروان نسیم از بلا و ستم بل باریچین می بسبت فانظر والی آثار رحمۃ الهی کفایت
پیدا کنی بر آثار رحمت الهی چگونه
یحیی الارض بعد موتها والیغیرین مسک و متقر و المابین مضلال و مکفر و الروض بین
زنده میازونین ماجه مردان و تشنه آورین مسک مال و محتاج است و آب نماز کیم نه کان دور میشدند و کلاه است
مدبلج و متنوع و الور و بن مدرم و مدثر و الارض قد بلیست فیمبصا اخصر تخم الی و یطیلسا
دوره با صغ ما نند بسته شده و کل زمین غمر با باده آتش جابر و صاحب کج است زمین بر شیده است بر اینی سنه می فرسود این طایلسا
احمر و قر قبالطایف نظالیف من حسن منظره و طیب المنسجم الی الارض بعد ماتما و کذلک یحیی خلق قوم خمشتر
سرخ و کمان بکنه ارا عفاف و فرائض از حسن منظره و خوش خمر می آید زنده است قد آورنده کون زمین لغیر و او را می بینند زنده می کنند در آن عظم
بهار گوید
مشک آیین شد که کاروان نسیم از بلا و ستم بل باریچین می بسبت فانظر والی آثار رحمۃ الهی کفایت
پیدا کنی بر آثار رحمت الهی چگونه
یحیی الارض بعد موتها والیغیرین مسک و متقر و المابین مضلال و مکفر و الروض بین
زنده میازونین ماجه مردان و تشنه آورین مسک مال و محتاج است و آب نماز کیم نه کان دور میشدند و کلاه است
مدبلج و متنوع و الور و بن مدرم و مدثر و الارض قد بلیست فیمبصا اخصر تخم الی و یطیلسا
دوره با صغ ما نند بسته شده و کل زمین غمر با باده آتش جابر و صاحب کج است زمین بر شیده است بر اینی سنه می فرسود این طایلسا
احمر و قر قبالطایف نظالیف من حسن منظره و طیب المنسجم الی الارض بعد ماتما و کذلک یحیی خلق قوم خمشتر
سرخ و کمان بکنه ارا عفاف و فرائض از حسن منظره و خوش خمر می آید زنده است قد آورنده کون زمین لغیر و او را می بینند زنده می کنند در آن عظم

مشک آیین شد که کاروان نسیم از بلا و ستم بل باریچین می بسبت فانظر والی آثار رحمۃ الهی کفایت
پیدا کنی بر آثار رحمت الهی چگونه

در بیان تشخیص قند بار و قلع افاغنه تبانی کردگار

تفاوت در قلوب قاسیات مقام داشتند زده غمیت ایجاب زرد کوه جلوه کرد
 ساختند طغیان از وصول آن نازل ناگاه آگاه کشته سخت راسخ عرض و زمانه راسخ عرض
 جان و مال و خان و مان اور معترض عوارض دیده مقرو مفری نیافتند بشوای منقل و یواح
 جبل با دیده و عبا و دید متعل کشته نیزه گذاران ناوک فکن باند شجاع شمس فیو اشعاعا بر طرف
 کوه و دشت پویزن و سایه بر انداز مهستی اهل فتن شدند و پیا دکان کوه جلوه اسناد
 بر کمر زده در غولها و پیولها و او دبه لاخ از پی غولهای آن دیوالخ قدم فرسای طلب کشته
 آن گروه را از کوهستانات سپهر آهنگ که فرسنگ در فرسنگ جزسنگ و حسرتنگ نبود
 فوج بدست آورده از پا در افکنند رهنویه حال علی مراد از لطافات امواج افواج منصوره سجا
 موج حیرت کشته شراع و شکسته مرادی بر سنگ نارادی آمده زنده و شکیر شد و با مر وال
 سقطع المیدین و مجزودا الرطلین کشته دور ز در کوه مهتی گذمار المذبوح وارنگان
 المهرج بیدست و پا دست و پامیز و تا سر پر شریر سر سر کشی گذاشته بمطومه یستی پیوست
 و از انجا باشوکت کسری و جم مور سعادت بر ساحت حال جمهور االی اصفهان و صفها
 لاندر بالقلم تابان و انولایت رام کرز گاز شوکت و شان ساخته از خامه زین و بر زین در
 خانهای پزین زین آرام گزین کشتند و از عشر عبر نیزاد هم جهانگرو و کرد خش مهر در
 کبیتی نور د خاک آن واوی را در انظار او لوالا بصار خاصیت سر اصفهانی
 بخشیدند و کانا نقشت *لله خلیه للنظرین اهله فی الجهد و کان طرف لشمس مطروف*
 مکرر نقش کرده سهامی اسپان اد برای تا شک کشته کان با شاب بر روی شک و گویا که چشم آتاب کم بین دست

بر روی شک و گویا که چشم آتاب کم بین دست
 در اودیه و بلوای شک و گویا که چشم آتاب کم بین دست
 در اودیه و بلوای شک و گویا که چشم آتاب کم بین دست

۱۵۹
 در اودیه و بلوای شک و گویا که چشم آتاب کم بین دست
 در اودیه و بلوای شک و گویا که چشم آتاب کم بین دست

در بیان تشخیر متند بار و قلع اقاغنه

اولئك ما ياكلون في بطونهم الا النار عيسى كرون نشين سپر خنك جال يك چشم بر پيو
 ايشان بخورند در شكستگان ايشان كرتش
 زنك متساحي كه طعمش رصاص مذاب است و ثقباني كه دم نقشه اش سموم عذاب چو
 از مفاد تلفح و جوهر النار بگوشش اخبار شود و از سوز و درون بخروشد و چون از امارت بومهم
 بسوزند روي آنها را آتش
 على النار قضيمون بوي فتيله بدماغش سدي تا بانه از دل تا بانك بچوشد او اغوي من قليب
 بر آتش مفتون ميشود چون كراهي كند از دل
 اعظم اظمن انه معاوته ام ابى اسبان با و تبه كلاب عاملة تضلي ناراً حامته الناظرون لكل منها
 تاريك كوي كراوه دشمن كشته است يا اوليب جاي او درك چشم است نه بگو عمل كنده است نصيب كنده آتش كرم را نگاه كند كان بچك از انا
 يقولون انه ليجنون اذا الا غلال في اعنت اقم والسلاسل يسجون في مقابل خصم
 ميگويند كرايه ديوانه است و از وقت كغلا در كردن دارند كرسلسله كشيده ميشود در برابر دشمن
 يلهم عليهم نار موصدة و في ميا قد الحرب يحيى من نار المد الموقدة التي تطلع على
 ميغروند بر آنها آتشي فرو بسته شده دور آتش افروزي جنگ حكايه ميكند از ناره كه بقدر خدا بر افروخته كرده ميشوند
 الا فده لهم فيما زفير و شبيق و في الجاهر بصوب جهوري يصيح ذوقوا عذاب حير
 دلمان آنها را است آردان صدای آتش و غر زدن در حركت بسدای بلند فریاد مينيزد كه بچشيد عذاب سوزنده
 يغلي في البطن كغلي الحميم و اذا حرم الغيظ لا يعرف الحزن العبد و العدم من الحميم
 چون ميزند در شكستگان مثل جوشش هم كه چون كرم شود از قهر نيشانه از اذرا اندوه دشمن را از دست
 سوى الحرق قوى الحرق فيه ظلمات و رعد و برق مسعر السعير على الحميم و سبعا و حير
 راست سوزنده است تا كيم دارنده در دست تاريكي و رعد و برق كرم كشنده كرم چشم است بر دشمنان كرايه انا و سبعا و حير
 في المعارك انما الذي لا يصطلي بناره بارقه بر نغمه قلوب بصواعق و مضيها و لوا مع امارا
 در سر كرم آنگاه كرم ميشود با ششاد برق است كرم سوزد دلمان بصواعق و حشند در بر تپسای افغان انا
 و الا نسبه لالان بنجار بانار با يعني توپ منوط و معلق كرده توپهاي كوٹ كوٹ كوٹ
 چو خار در آتش است
 قلعه كشارا كه كا و كرون كا و كرون آنها را ايشا است بذروه كوه كشيده بروج مشهور بروج
 دوه را بستك رعد چون دل محنت ده ساختند بيوت ساكنان از كوله زنبورك خانه
 زنبور كشت و احوال قلعه كيان از خون حاوي فحاصي بچلون اصابعهم في آذانهم من
 بگودان كشتنهای عدا در كرتن نمي نود انا
 بصواعق حذر الموت پس خديو مني رز روز در شب خنك بنبه بست و دوم بيقعه
 ماعدا از غن مردن

در بیان تشخیر متند بار و قلع اقاغنه

در بیان تشخیر متند بار و قلع اقاغنه

در فتح قلعه قندهار و ترح ان

با فوجی از ابطال متفحتم که تصور تساور و تسور در خود میکردند در جانب کوه چهل نیند در
 مکن کین قرار گرفتند و در آن هنگامی که اذان فجر ^{رکعت} قرین اذان گردید باذن والا صف
 اقامت رسم برپا شد کرده بنیت تسخیر قلعه تکبیر کشیده و بجانب برج دوه آوردند
 در فاتحه این نماز قامت جمعی از خلاص کیشیان محراب محراب از تسایع سهام دلدوز و تزدون
 گولهای جانسوز هدیهت کوع و سجود گرفتند و از کعبه لقتنا ^{بیک گشته، مکان معروف و مسجد} اخطی صاع صاع صاع و جل و صبا ^{چون در کعبه بیدار و خلد نماز کند تا زنی که آنم دعا جات او مسجد است} سجود و اذان
 مقصود او انشد بابت بلیله حرة و در کرت ثانی که از کار قلعه کشاده گشت بابت بلیله
 شیدا تبیین این مقال آنکه در شب دوم ذی الحجه مطابق شد الحسین ^{خواهد شبی بر شد} و ماته بعد الالف
 که سه روز از نوز و زیلان سئل گذشته بود از هر فرقه فوجی و از هر کج فوجی به تخصیص طایفه
 بختیاری نامزد بامر پوریش گشته در زوایا و نخاریب جیل و خنایای حصار خنبا و خنبا
 اختیار کردند قریح الامر طنبوبه در اول ظهر که اعداء عصر دولت بی زوال اوقت زوال و دم
 پسین بود مستقدمان مقدم اقدام اقدام تقدیم فرمان نموده خدیو سلیمان شکوه تیر بغرم
 کوه بر کوه کوه پیکر چون آفتاب بر سر کوه برآمد سواران از اطراف سور سورن انداختند
 اما طایفه بختیاری را بخت یاری کرده بسعت نختره از طرف سور سپنج دوه قدم به
 فرازان حصن فلک منظره گذاشتند و مضمون دخل المدینه علی حین غفله من اهلها بر سر
 برج سپهر مانند بیدق استیلا بر او نشاندند با افتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها ^{رواغل شهر شد در حالت غفلت از اهل آن} اهلها
 بشارت ولوله و افغان از دل افغان برخواست و از او ای گرتا ^{بگفتند که خطابه ای مدوا که از روی عمت بس اساک کند نیست او را} الفنی را از جان

در ابطال
 بنیت در آن کوه
 بسم الله الرحمن الرحیم
 در روز دوشنبه
 در وقت صبح

اختیار خنبا
 بگفته است
 و نخاریب
 بگفته است
 سورن از
 از کوه پیکر چون
 و استیلا
 زوایا بر سر

در بیان شخیرتند هارتبائید کردگار

قلعه کیان پهنچ انتر سویت تقاره ثناویانه بمقار اذ انقرفی النافور تقار در قلوب
 معاندان و افکنند و کترای فتح از خود نوان آیت یوم بنفخ فی الصور و احوال
 روزیکر امید در صور خفا
 مرتبه بلند مرتبه را بدون اندیشه و حد بر سطوح جدر و شرفات حیطان استوار کرده
 پیاپی روی و جلادت و بال بظربطربال حصار عروج و ضبط در واره و بروج کرده
 غرایان چشت بسیاری از مخائفان سور را که لاف بونی شئی لایطیر غرابه میزند طعمه
 شور ساحتند و تمامی قلعه قلعه نیجا و علقه کسب کشت و اندر کسب با کسب حسین
 خان از مشابده اینحال با عمیال و نسوان نشوان خار حیرت و خراب با بده پیجوی از سر
 مال و خواسته برخواست بارک قیتول احتفا کرد چون تیغ مبارزان بفرق و تارک کردن
 تارک کردن اجزای حکم فهای فرق کل امر حکیم میگردد تارک کرد و نکشتی کشته باقیه کسب
 نقش بشدت رقیبت و تقرط تقرط اطاعت جست و روز دیگر با امدت عمده حصا
 حصار بدر بار فلک مدار آمده تیراش تناسی آواز اقتباس قرظ مشعل این دولت
 عالم افروز فروزان شد و تبار کی بار کی اقبال طوائف نعلجای غلج یافت و جمعی
 از ایشان در سلک ملتزمان رکاب فلک سامع و دواز سایه کزنیان و قردولت
 مد و کشته بنوید متن تبع هدای فلاحون علیهم و لایهم بخیر نون مستظهر و از عطایای انما
 لموفویم نصیبیم غمستقص بهره و شدند و تمه اقال انتم شرمگانا کو چایند در نیشابور سکن
 فابنا راننده انسیب انما آجدون نعتالی

بسیار از سربازان
 معاندان را
 کشتند
 و کترای
 فتح از خود
 نوان آیت
 یوم بنفخ
 فی الصور
 روزیکر
 امید در
 صور
 مرتبه
 بلند مرتبه
 را بدون
 اندیشه
 و حد بر
 سطوح
 جدر و
 شرفات
 حیطان
 استوار
 کرده
 پیاپی
 روی و
 جلادت
 و بال
 بظربطربال
 حصار
 عروج
 و ضبط
 در واره
 و بروج
 کرده
 غرایان
 چشت
 بسیاری
 از مخائفان
 سور را
 که لاف
 بونی
 شئی
 لایطیر
 غرابه
 میزند
 طعمه
 شور
 ساحتند
 و تمامی
 قلعه
 قلعه
 نیجا
 و علقه
 کسب
 کشت
 و اندر
 کسب
 با کسب
 حسین
 خان
 از مشابده
 اینحال
 با عمیال
 و نسوان
 نشوان
 خار
 حیرت
 و خراب
 با بده
 پیجوی
 از سر
 مال
 و خواسته
 برخواست
 بارک
 قیتول
 احتفا
 کرد
 چون
 تیغ
 مبارزان
 بفرق
 و تارک
 کردن
 تارک
 کردن
 اجزای
 حکم
 فهای
 فرق
 کل
 امر
 حکیم
 میگردد
 تارک
 کرد
 و نکشتی
 کشته
 باقیه
 کسب
 نقش
 بشدت
 رقیبت
 و تقرط
 تقرط
 اطاعت
 جست
 و روز
 دیگر
 با امدت
 عمده
 حصا
 حصار
 بدر
 بار
 فلک
 مدار
 آمده
 تیراش
 تناسی
 آواز
 اقتباس
 قرظ
 مشعل
 این
 دولت
 عالم
 افروز
 فروزان
 شد
 و تبار
 کی
 بار
 کی
 اقبال
 طوائف
 نعلجای
 غلج
 یافت
 و جمعی
 از ایشان
 در سلک
 ملتزمان
 رکاب
 فلک
 سامع
 و دواز
 سایه
 کزنیان
 و قردولت
 مد و کشته
 بنوید
 متن
 تبع
 هدای
 فلاحون
 علیهم
 و لایهم
 بخیر
 نون
 مستظهر
 و از
 عطایای
 انما
 لموفویم
 نصیبیم
 غمستقص
 بهره
 و شدند
 و تمه
 اقال
 انتم
 شرمگانا
 کو چایند
 در نیشابور
 سکن
 فابنا
 راننده
 انسیب
 انما
 آجدون
 نعتالی

در قلوب
 معاندان
 و افکنند
 و کترای
 فتح از خود
 نوان آیت
 یوم بنفخ
 فی الصور
 روزیکر
 امید در
 صور
 مرتبه
 بلند مرتبه
 را بدون
 اندیشه
 و حد بر
 سطوح
 جدر و
 شرفات
 حیطان
 استوار
 کرده
 پیاپی
 روی و
 جلادت
 و بال
 بظربطربال
 حصار
 عروج
 و ضبط
 در واره
 و بروج
 کرده
 غرایان
 چشت
 بسیاری
 از مخائفان
 سور را
 که لاف
 بونی
 شئی
 لایطیر
 غرابه
 میزند
 طعمه
 شور
 ساحتند
 و تمامی
 قلعه
 قلعه
 نیجا
 و علقه
 کسب
 کشت
 و اندر
 کسب
 با کسب
 حسین
 خان
 از مشابده
 اینحال
 با عمیال
 و نسوان
 نشوان
 خار
 حیرت
 و خراب
 با بده
 پیجوی
 از سر
 مال
 و خواسته
 برخواست
 بارک
 قیتول
 احتفا
 کرد
 چون
 تیغ
 مبارزان
 بفرق
 و تارک
 کردن
 تارک
 کردن
 اجزای
 حکم
 فهای
 فرق
 کل
 امر
 حکیم
 میگردد
 تارک
 کرد
 و نکشتی
 کشته
 باقیه
 کسب
 نقش
 بشدت
 رقیبت
 و تقرط
 تقرط
 اطاعت
 جست
 و روز
 دیگر
 با امدت
 عمده
 حصا
 حصار
 بدر
 بار
 فلک
 مدار
 آمده
 تیراش
 تناسی
 آواز
 اقتباس
 قرظ
 مشعل
 این
 دولت
 عالم
 افروز
 فروزان
 شد
 و تبار
 کی
 بار
 کی
 اقبال
 طوائف
 نعلجای
 غلج
 یافت
 و جمعی
 از ایشان
 در سلک
 ملتزمان
 رکاب
 فلک
 سامع
 و دواز
 سایه
 کزنیان
 و قردولت
 مد و کشته
 بنوید
 متن
 تبع
 هدای
 فلاحون
 علیهم
 و لایهم
 بخیر
 نون
 مستظهر
 و از
 عطایای
 انما
 لموفویم
 نصیبیم
 غمستقص
 بهره
 و شدند
 و تمه
 اقال
 انتم
 شرمگانا
 کو چایند
 در نیشابور
 سکن
 فابنا
 راننده
 انسیب
 انما
 آجدون
 نعتالی

اسال خدای باری

در بیان تشخیز شرح و شرح

شهر مسافرت مسافت و مواقع موافقت بر آراست و محض تمام جم جم جم صولت بنیاد
 قرار او ریکه انداد و انندام و والی با موالیان باوید پجای بهیامی انتراع و انهرام کشته او
 اعتلامی آن ناکسان ناکش شد سو دای حیال فاسد که بدماغ والی مستولی کشته بود
 آلت سیف و سنان یلان یلان زالت پذیرفت و چون والی غره ماه دولت خود را در
 سلخ و عیش شیرین ادر کام کامرانی بنور انگیری مانه عایش و ترش و فی و بهر عایش بغایت
 تلخ و دید بدون بلخ ترک بلخ کرده ضلیع ضلاعت بمسار ضاعت مستم و ذیل اطاعت بر میان
 جان مشتم ساخت و مستوعب اشفاق میزای مژرا کردید بعد از آنکه این مژره و نکش
 معروض عتبه علیا شد حکم همایون با حضار والی صد و ریافته موسی الیه با طبقات اشرف
 طائف سده سدره مطاف و مورد اعطاف و الطاف کشته و ووق اما لشان از وقت
 احتضان نصارت و از جو و جو و غصارت اند و خندان المعذر تذبیب و حیظ و جمع
 ممالک آن ضلیع ناعنتهای قندز و قفلان و بدخشان بهدستی تیغ و رخشان و قبضه
 سیف زرافشان و الارض جمیعا قبضیه مسخر کردید بعد از آنکه بلخ بهشتیت الیه تمثیت یا
 شاهزاده به نتخیر بخارا عثمان ظفر عنوان بخیانید ابو فیض خان الی آنجا از اراده شاهزاده
 ازاد و مضطر و مضطرب کشته با قلب مضطر و مضطرم از ایلبارس خان والی خوارزم سندان
 کردلان انخاری سلاحها سلاحها خان مذبور نیز از راه بطالت اظهار بطالت نموده و جی
 عظیم از او ریکه تنگ چشم بلنیک خشم را و ان الطالمین بعضهم اولی بعضی بفرم معاد
کوتن کاه در کشیدن کاه بیکد کردن موقعا کانداز کردن
 کشته شدن و بران نهادن
 در بین تمامی کهن شده دوست
 در پیشگاه خوارزمشاه
 در پیشگاه خوارزمشاه

بهر آرزوی
 بچراغ
 در این کتاب

در بیان تشخیز شرح و شرح
 در بیان تشخیز شرح و شرح
 در بیان تشخیز شرح و شرح

در بیان تشخیز شرح و شرح
 در بیان تشخیز شرح و شرح
 در بیان تشخیز شرح و شرح

طایفه
 در بیان تشخیز شرح و شرح
 در بیان تشخیز شرح و شرح

طایفه
 در بیان تشخیز شرح و شرح
 در بیان تشخیز شرح و شرح

در بیان تشخیر بلخ و نهضت ضاقلی میرا سمیت بخارا

او من مکان بعید با فتح و رکت حرکت داده شانهزاده بمضمون ان الشیاطین لبو حون الی
 اولیا ائمه لاجاد لو کم واقف کشته و بقصد محاربه هر دو خان که در جنب آتش عد و سوز
 شوکتش حکم و خان و شتند از آب آموی چون باد که نشسته در ساپره خاک از کرد و غبار
 موکب فلک تیرین کار یوم تاقی السمار بد خان مبین مبین ساختن یلبار خان محض تحقق خبر
 نهضت شانهزاده بدون تداعک و تماحک عثمان کاشک از دست او و با وفود قید القوا
 و فود بدینا و وفود خلاص اولی و یله علام عمر منکوس و رایت صولت امر کوش ساخت
 و مرکوس رحیل ابا خیل و رحیل بلا خیل قجیل فرو کرده سمیت شمت عثمان تاب شد فلما
 تزارت الفتنان نکص علی عقبه قال انی بری منکم و زمانه بوصف شانهزاده عالی بر خواند شعر
 ان لمکن لا اقیات اطالما کنت با قیا لک کاللقی و الشمس للمینعها بعدا عن شمینی ضو
 و احراق ابوالفیض خان در قلعه قرشی تحصن جست و شانهزاده قلعه شلاوک را که در حوالی قر
 واقع است مسخر و ابالی را مدغم و مبر ساخته عازم قرشی بود که منطبق بران حکم مایون عسر
 وصول پذیرفت که شانهزاده بلا حظه رسم حرم غمیت جانب توران اموقوف و عنان
 نهضت و مناهضت از معاطف بخارا معطوف سازد شانهزاده حسب المقر آن با حیرت سحاج التجلیل
 کا حطاط الخفاف و سلاب الحار و سنجع حلالس و نقیبه ایلاط ساخته بانفازه نمایم و اسلاب السلاب حسب
 نسل نمان رفتن خفاش

در بیان تشخیر منهد و شان بتقدیر خالق ظلمت و
 نور جل شانه وان ذک لمن عندهم الامور

در بیان تشخیر منهد و شان بتقدیر خالق ظلمت و نور جل شانه وان ذک لمن عندهم الامور

در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن

پسند مملکتی است وسیع و عزیز و هوایش در مزاج شکسته دلان تاثیر مویانی که بحر باطن
 شجرش عرو و حجرش مرمروده و قریش طیره قرای ملک بر بریطور منظاره الاوان متغایره
 الطبا عش در بلند پروازی باطایران اولی اجتهت ثنی و ثلاث در باع ده و نه و افرا و قشایه
 الاشخاص قنوعه الاواعش در حسن خلقت منظره من الناس و الدواب و الانعام جماعت الوان
 رباع و طلاخ فلک شنانش حیرت بخش قلوب اهل حیرت و نهی و ملال و تلایه کیوان سبای
 نمودار و من الجبال چه در بعضی و جماعت الوانها کثویت پر حاصل و منافع و تمدن در آن
 مرغوب طبایع هر گل منبتش از غنچه گل زر خیز تر و هر بوته شکوفه دارش از بوته زر گری سیم تر
 لاله های عبا سیدش را سکه شاهی در زیرین است و اوراق درختانش را علم قرطاس در
 استین هر کلینی زمیندار عالی شناسیت هر شاخه صاحب برک و بار و سامانی ربیع ربیع آن
 در تمام جنبه با رع بل جنات نمان یافت و فضای و شش از ریاحین احر و صفر و سیاهی زیبا
 زربان مخصوصا در الملک کابل که هوایش کیفیت روح است آتش را نشانی و گلش را طلا و
 خاست و غارش را طراوت گل چه کوه و چه دشت از پیاله لاله نرم کلکون ایام است و چه
 باغ و چه ریخ از زر کس و شقایق خلد برین چشم و چراغ از نور ریاحین کونا کون شک کاخانه
 چین است ز خطا کردم بهشت وی زمین امرع و ادیه و اجنی جات جند اشهری که اگر نسبی از غنچه
 روح بخشش چین و ز و هر غنچه گل مریم استین میسی کرد و اگر میسی از گلش ما بخشن سد بوته پشمینه
 قالی را سیمه گل ابریشم کیر و چون سبزه ز بر جفا مش عکس بویبار افکنند سکر پزه بلورین سرد است

در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن
 در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن
 در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن

در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن
 در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن
 در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن

در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن
 در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن
 در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن

در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن
 در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن
 در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن

در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن
 در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن
 در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن

در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن
 در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن
 در بیان تسخیر شهر بلخ و شرح آن

در تعریف هندوستان و شهر کابل

بر آید و چون ذکر تلاوت آتش و درستان بتان بر زبان طفل غنچه کدرد و اوراق نباتی کتاب
 گلستان شکری نماید از سوز عشق کلهای تشنیش طبل با سمندهم بستر و از رطوبت هوای جانگیرش
 مرغ تصویر بسیر نغمه تر هوا و با من البلاجه کانهامن نفحات البجنه و دوشیزه غنچه پالفت
 تابدار نغمه در مرغوله سازی شاهد شوخ چشم ز کس با رخ زیبای گل در نظر بازی اگر از نکمت
 سبلمش در شبستان سخن سودا شعله شمع گل شب بو توان چسپد و اگر از آب و رنگ سبایش
 و آتشخانه بهار بیان شود از در و دیوار خطاب با بار کونی بر آ و سلا ما توان شنید تازنگاهی
 که شب بزم پیش غلطه سلک کو به خوشاب بر آید و شعاع بصری که بر ساحت لاله زارش افتد ک
 یا قوت از ان ترا و در از خرمی سبزه زارش دیده تماثالی را از هر طرف شهر سبز در مد نظر او
 رنگینی کلهای بعلکوش مردم با صرة از پس محبت پرده کان بدخشان در پیش بصر خلیل از
 گرم روان وادی شوق گل تشنیش و خضر از بادیه پیمان هوای سبزه زار و لغزشش سر و آرز
 بنده نهال گلارش شمشاد سبز کرده میضن جو یارش از شیرین کاری طرح باغانش فرهاد
 خجالت بناخن نوک نیشه سرخوش سنجار دو از جلوه لیل و شان لاله های صحرا پیش بسید
 مجنون خود را مجنون بادیه نشین می شمارد شادابی شمشادش را شمشاد سدره طوبی صده
 طوبی که گفته و صفهای صنوبرش و صفهای بلند از صاحب دلان جهان شنفته از نشانی چرمی
 خاکش هر گل سبک را چون هزار شیدای سر مست چنارش از زهر ورق بنجره بزرگوار می صلها
 ثابت و قهرهما فی السمار و در دست باغانش از گل ایرشیم کارگاه دیبا طسرازی
 از حکم دیا بر جاست و مغانهای آن در آستان

کتابستان
 اوراق نباتی
 در نظر کمال
 در نظر کمال
 در نظر کمال

کتابخانه
 در نظر کمال
 در نظر کمال
 در نظر کمال

در نظر کمال

در بیان تشخیص میندوستان

و چپش از لاله های تابناک انجمن آتش بازی هجوم لطافت ز نقیشت تا سر دیوارها و خار پای
 راهروان و شتتش گل سرسبد گلزارها از سرشاری آبشارش کوه را جوش طراوت تا گردان
 موج صفای خاکش سنگ خار غرق آب کوه بر سبزه و بگونی طرف جوش خضری که با دراعه خضری
 بر لب آب حیوان نشسته و بر شاخ درختش شوخی که بجرکات شیرین رونق شاخ نبات ا
 شکسته از سبزی سر و سبی لباس قاخته در بر قمری با بال طوطی هم رنگ از بلندی درختان غمنا
 سر لایق مینا و شباهنگ با شباهنگ سپهر مینارنگ هم آهنگ قمریان سر و شش با سر و شش سماوی هم آ
 و طاووسان گلزارش با مرغ زین آفتاب هم پرواز قرصه زرد و دهکانی چرخ چهارم یعنی ^{اشعه} ^{اشعه}
 خور در پیش عیار زرد آلود با غش با غش حدیقه زین نرگسه خضر یعنی آسمان انمال
 تا کتش تا کتش پسته اش از شور عشق با دام قرطه فستقی چاک ساخته و با دام خود را دام زلف مجید
 اعناب آمدخت عناب سر انگشتان خضاب بسته پایسته در فندق شکستن افغان کلینا
 بازشته رکاب بر ساری تقضن در کلدسته سبتن آلبا لوباشاه الموناغات و بیت مینک
 لغنی مالی و لا اله الا اطلق و نکسته سرای و لب خندان پسته از شقا لوان ^{انجم}
 الزهره هر نخونه و لم از منلی شبه الزهره بالزهره در بوسه ربانی لطافت زرد و الور و نون ^{شکن}
 یازار نور شی ماه جهات تاب و در پیش صفا و شاد و امین تخم شمس خورشید جری بی آب
 بدانه شمش الا شجار مینا گانه بلوغ فی خضر لغضون الموائل قباب مجتبر الراجین عشیت و
 قدر رعیت من عسجد کلاجل تفاح تفاح کاسه حقیقی پر از باوه لب شیرین با حبه یا قونی
 درین سده از طلا در خطه و سبب

در بیان تشخیص میندوستان
 در بیان تشخیص میندوستان
 در بیان تشخیص میندوستان

در بیان تشخیص میندوستان
 در بیان تشخیص میندوستان
 در بیان تشخیص میندوستان

نامه نادر شاه به محمد شاه پادشاه هندوستان

خرفان آزمودن محک محاکات و مردان امتحان و مرجاس تجربت و مشایر احتیاج نمودند
 در استیلاب انگا و مملکت حسن الگو و والا کث بلا اقتراح و حکم و اعتماد و تهکم مهند و مبالغه
 یا بلاغ فصیح لاشیون شر الکرمل هونیر الکرمل که ساخت با اینکه سلاطین سلیمان یکمین مکانک
 هندوستان از کهن و نشان ایران بودند و ان بنیم علیه بلغوفه محمد شاه از مصحف مصحف خلافت
 یعنی جلالت اکثر سنک مال او اعتراف خوانده لطرف طرف و تصرف طریق تصرف مایل و از
 مضمون فیعلمون من اضعف ناصر اول عدد او مفهوم لا تستنشد ابدا ما لا تقوم له ولا یجوز
 غریبه الاسدان الزیاسان حرکتها عن کبریا او حجت من لسهما بحسد غافل شده کمال تکبار و
 استنکاف و استنکار تقدیم و صراحی مجابوت البصام صمام فهمیم که دو صحاح و لسان الان
 مطلب و رد جواب از حدیثیم نتیجت فخیو اباحسن منها و رد و مصممت و مصممت صاحب
 مذکور را یکسال با بیالی نکر داشت و در بنداشتی این مرسله اناشی از پنداشت پنداشت
 پیدا است که ما بتنت در مهاونت جزا ناره میفده نکرست و تقاعد از تقاعد محبت
 جزا ناره محنت نهادن انخلاف کا انخلاف نشاها و کلاها فی الاختیار غیر لوکان فی خبر
 انخلاف لکان له شکر و لکن انخلاف عقیم با دشا چون از صفحه حال حضرت محمد شاه مضمون
 یجل بالورق فکیف بالورق دریافت و حمانه و رقاه تمامه بر را ابطاء من غناب نوح
 مشابه کرد یعنی موجب انقباض خاطر والا و انقباض اساس و تحریک سلسله غضب و بجز
 طبع همایون و تحریک سیوف خاصمت کشته کتاب کتبه و مقاب مقننه و عساکر مجتده و بو

مجلس تجارب و امتحان
 در استیلاب انگا و مملکت حسن الگو و والا کث بلا اقتراح و حکم و اعتماد و تهکم مهند و مبالغه
 یا بلاغ فصیح لاشیون شر الکرمل هونیر الکرمل که ساخت با اینکه سلاطین سلیمان یکمین مکانک
 هندوستان از کهن و نشان ایران بودند و ان بنیم علیه بلغوفه محمد شاه از مصحف مصحف خلافت
 یعنی جلالت اکثر سنک مال او اعتراف خوانده لطرف طرف و تصرف طریق تصرف مایل و از
 مضمون فیعلمون من اضعف ناصر اول عدد او مفهوم لا تستنشد ابدا ما لا تقوم له ولا یجوز
 غریبه الاسدان الزیاسان حرکتها عن کبریا او حجت من لسهما بحسد غافل شده کمال تکبار و
 استنکاف و استنکار تقدیم و صراحی مجابوت البصام صمام فهمیم که دو صحاح و لسان الان
 مطلب و رد جواب از حدیثیم نتیجت فخیو اباحسن منها و رد و مصممت و مصممت صاحب
 مذکور را یکسال با بیالی نکر داشت و در بنداشتی این مرسله اناشی از پنداشت پنداشت
 پیدا است که ما بتنت در مهاونت جزا ناره میفده نکرست و تقاعد از تقاعد محبت
 جزا ناره محنت نهادن انخلاف کا انخلاف نشاها و کلاها فی الاختیار غیر لوکان فی خبر
 انخلاف لکان له شکر و لکن انخلاف عقیم با دشا چون از صفحه حال حضرت محمد شاه مضمون
 یجل بالورق فکیف بالورق دریافت و حمانه و رقاه تمامه بر را ابطاء من غناب نوح
 مشابه کرد یعنی موجب انقباض خاطر والا و انقباض اساس و تحریک سلسله غضب و بجز
 طبع همایون و تحریک سیوف خاصمت کشته کتاب کتبه و مقاب مقننه و عساکر مجتده و بو

مجلس تجارب و امتحان
 در استیلاب انگا و مملکت حسن الگو و والا کث بلا اقتراح و حکم و اعتماد و تهکم مهند و مبالغه
 یا بلاغ فصیح لاشیون شر الکرمل هونیر الکرمل که ساخت با اینکه سلاطین سلیمان یکمین مکانک
 هندوستان از کهن و نشان ایران بودند و ان بنیم علیه بلغوفه محمد شاه از مصحف مصحف خلافت
 یعنی جلالت اکثر سنک مال او اعتراف خوانده لطرف طرف و تصرف طریق تصرف مایل و از
 مضمون فیعلمون من اضعف ناصر اول عدد او مفهوم لا تستنشد ابدا ما لا تقوم له ولا یجوز
 غریبه الاسدان الزیاسان حرکتها عن کبریا او حجت من لسهما بحسد غافل شده کمال تکبار و
 استنکاف و استنکار تقدیم و صراحی مجابوت البصام صمام فهمیم که دو صحاح و لسان الان
 مطلب و رد جواب از حدیثیم نتیجت فخیو اباحسن منها و رد و مصممت و مصممت صاحب
 مذکور را یکسال با بیالی نکر داشت و در بنداشتی این مرسله اناشی از پنداشت پنداشت
 پیدا است که ما بتنت در مهاونت جزا ناره میفده نکرست و تقاعد از تقاعد محبت
 جزا ناره محنت نهادن انخلاف کا انخلاف نشاها و کلاها فی الاختیار غیر لوکان فی خبر
 انخلاف لکان له شکر و لکن انخلاف عقیم با دشا چون از صفحه حال حضرت محمد شاه مضمون
 یجل بالورق فکیف بالورق دریافت و حمانه و رقاه تمامه بر را ابطاء من غناب نوح
 مشابه کرد یعنی موجب انقباض خاطر والا و انقباض اساس و تحریک سلسله غضب و بجز
 طبع همایون و تحریک سیوف خاصمت کشته کتاب کتبه و مقاب مقننه و عساکر مجتده و بو

ایصال کتبه سنک
 در مضمون غناب نوح
 طبع همایون و تحریک سیوف خاصمت کشته کتاب کتبه و مقاب مقننه و عساکر مجتده و بو

در بیان شیرهند و ستان

هنده و قواضی مفرط و صواب مجتبه و موضوع مقرب و سلاهی مجتبه و سابقات
شیرهای برهنه شیرهای پنهان شکر کنند برای لذت جدید شده اسپه های بزرگ اسپه های قد و دره اسپه های پیش
 مخله و موربات محله قرون از قیاس تعداد و استعداد واد و سر جان الامر بیامکتونی
افتاده دست و بختیه تبخیر کنند
 بطرز و ادب مشغول مظنر بطراز این مضمون پادشاه و الا جاه نگارش آفت که پار سال
پهات کشش نشان
 یار سال رسل و سرله مسئله بنده کوی و فاق کشتم شاه مراد از نقاب از نقاب چهره کشت
 و جوابی از جانب پنجاب بخت بخشانند فاتح تو هم سخن بیا حتی ان سو کم ذکری کتب الیک آمد
کوتاه است از آنکه فراتر از آنکه ذکر ما ز ششم بودی و عجبیدن
 و صلا لا تعلانی بوعده فی جواب الالبیت الجواب کیون جیر افیشتمی با احاط من الجوانی چون
و حال عمل کردن در جواب در جواب بیرون با ناته جواب بخت قجابه چو ایچی و ناظر در سر و خهای آفت
 منع منع و الا را بکل لای لفاق امیخته و جنود و هم و تسلیم یک از کشور خاطر بر انگشته اند
 قطع و فصل کار بان پیر خیمه پشت که صاحب کم کشتن سر و ران بیما بی گری استظهار است
 و پیر صاحب دم که هلال آساکلیب فتح شهر با در قبه اختیار ابا و صفت کج نهادی در رو
 خصم حسد برستی دم نرند و با کمال خوشخواری بیگام ملاقات حد و خبر نوازش معاملات
 نکنند یعنی تیغ نیز و سیف خون نیز حواله است همان پذیر بوده و و مو کب قیامت است
 منتظر باشند که شیر دور و پیکار بیکر و میکند السیف اصدق اینا من الکتب فی صده اشد
شیر است برین
 الحد و للعب بعض الصفايح لا یسیر الصایف فی منولین جلا والشک والرب العلم فی
گوشش و بازی کردن سیدی شیر است نه سبیدی و قضا در من آقا جلا و بنده شک دشمن است و علم آد
 شهب الامارج لامعین نجیبین لانی سبغه اشهبه زبان حال بر حال محمد شاه پیر و
ستاره های برنی دهند است در بین دو شکر در هفت ستاره و کبیر بسیار و نه
 پیچت ثقا من القوم لعل لیت لیوت و اداهم فعل لایر صبا بجن و الا نس حل و کثرت
زنگ کرده انچه جانا از بقرم دلوا شجاع شیرند و شیر اند چون جهل کنند که از پیش میگردند زنده از جن و انسان نورانی بسیاری
 المنطق فی الحرب قتل و در سنه احدی و حسین مانه بعد الالف در غره ماه صفر بعزم سفر
نقت گذر در جنگ دلائل مستعد است

قفسه
 یک کاتبی
 شیر
 در که در سنه
 ۱۶۲
 جمع و حساب است
 در کتاب
 که در کتاب
 که در کتاب
 که در کتاب

دربیان تنخیر هندوستان و چگونگی آن

مشرق غرب شمال بحین برق شمال اکه بر سیم جنوب طعن بر و غندی بال شمال میز و تقریر طویم
 و از راه قلات متد بار بجانب هندوستان که صفت از ارایت ثم ارایت غربا و لگا
 کبیر و پشت اعلا ارایت نظر آیت نصرت فرجام کرد و از تقریر ان جهان با تقریر ان مونی و ا
 علی قدر اهل العزم تاتی انعام و تاتی علی قدر الکریم المکارم و تطییر فی عین الصغیر صغار ما
 و تصغیر فی عین العظیم اعطایم و لطلب عند الناس ما عینهم و ذلك ما لا تدعی الی نصرته
 تنخیر قرین غریب فتوحات کشته الهالی انجا بطوق و لبطوق و لبطوق و لبطوق و لبطوق و لبطوق
 شهر محیطه ضبط و آمد لیکن اهل کابل کابل ماته لا تنجد فیها راحله حله سلامت از خود نزع و کبسا
 و لصل اکسی من اهل کنتشی کشته بفا و وطنوا انهم بافتهم حصونهم رگانت حدار و زراعت حصا
 و حصانت یوار استظهار حینه بجمانت شهر پر داختند و طریق مناکرت پیش گرفته مسلک
 مطاوعت مسدود و مسلک مخالفت مشدود و ساختند حکم پایون فوجی از کذا و اگر از حرام
 که با صلت صقیل صخره صلب ثقیل او و نیم و زال زابلی و محراب کابلی رازال زبون و بنده
 کچین مشیر دند و در کمن کمن و مکان کمن کمن کشته به حکا بان که ترک جوشن پوش سپهر برای
 وقع سپاه ظلام از سر جنگ سر خشک هر بوجه افق بکجینت جمعی بجوالی قلعه آمده برسم اخراج
 معرکه آرای مشار نزاع و قلاع شدند قلعه کیان نیز بجهیون انهم علی ششی پذیره زرم کشته بد
 جلاوت راکب با جتر و با جتر او راغب کشتند و لیان کرده کار کرد کار را با و کرده
 از کین کا و کا و را نیکخته کرد و کردان کردان کردان ناچیه آهنگ چرخ کردان کردان
 عا. دیران طایفه مشهور

دست راست
 در شمال
 در جنوب
 در غرب
 در شرق

کابل
 هندوستان
 چگونگی
 آن

دست چپ
 در شمال
 در جنوب
 در غرب
 در شرق

کابل
 هندوستان
 چگونگی
 آن

طایفه مشهور
 دیران
 عا.

در محاصره قلعہ کابل کوید

بموجب

مہبت

بموجب

گروه مہبت و مہبت ان پر دون الافراد از مقام قرار انقضاض و شیر شکاران بحکم اعراب
 عرب را بترک تازی صید و شاید جلالت میساختند با و تجم با سر بیان عقاب کا سر جابج
 و یایع از موضع انزراب نوع انقضاض باقیہ کا سر جمعیت ایشان شدند و جمعی را گرفتار کلا
 شہامت ساختہ از محوم افواج کابلی با بلی گرفتند و بقیہ چون صید منتشر و منتشر و منتشر
 برگشتند و مانند طیر مفر و مفر فرار آغاز کرده با حزن و کابل قرین بل فوج شجا کابل
 برگشتند و روز دیگر آمد فریو ہرام فتر با جاطہ خطہ شہر اصدار یافته و پیران بل قلعه کابل
 منظر و احاطت بچٹنیہ ساختند از سحاب قوسی کمان بہ تیر باران الہ پیکان شہر کابل با
 باران کردند پس توپہای قوارخ انکیتر فارغہ شوب بر فراز کوه عقابین کہ با کسیرین دم از مواسات
 میزد و وہو عقاب فی سحاب و نجم فی سحاب ہامتہ لہا النمامہ عامہ و انکلتہ از جنبہا انشق کاب
 لہا قلامتہ گانہ و کر العقا و منزل القوارخ شیدہ بروز صبا ی تشین خمیرہ خمیرہ خمیرہ
 سپہرا ز قطرات شرارہ اش لبریز بودی بیوت قلعه اما نذر خرابا تیان مست و خراب از پیا
 انکتند و تغزل کرنکی کہ مہرہ سندق اندازان توپچیان از مہرہ کلولہ در کار پایداری حصا
 میگردند کہ قلعه را از وجد بچرخ در آورده و بنا ہای آنرا مستانہ بروی ہم فلطان ساختند
 و محاصره مجاضہ و محاصره انجامید قلعہ کابل چون خود را در ورطہ معاطب و مصب
 بلای و نقد خون من گل جانب و جورا و لہم فدا و اصب میدند ہستی خویش
 خائب و عاقبت جانب عافیت را طالب کشتہ خاتم احتیاد الملک کابل را

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

بموجب انقضاض

در بیان شخیرهندوستان

در کابل پنج بندگان این دولت سپردند و با قالی سیوت و مقالید قصبات ^{بها} قصبات
 و صفت آن صنایع فتلح یافت و از انجا پرگنه ^{کلبه} به آثرین اعمال جلال اباد از نزول موب
 جلال رشک بهار و بهره بخش ساعات لیل و هنار گشته بموجب فرمان بهایون شاهزاده
 رضا قلی میرزا نیز از بلخ وارد آن منزل بجهت نمون ^{نیز} و تمین ^{بخت} همین تقییل ^{بخت} پیشین میمون و تشرف
 بشرف ^{بخت} بیستم بساط سعادت مقرون ^{بخت} جسمه در غره شعبان در ساعتی دور از شتار و وبال ^{بخت} زمان
 تبر از مشاین عین ^{بخت} کمال بنیابت ایران بهره مند و با شاهزاده نصرانند میرزا بطای حقیقه کوه
 نگار سر بلند گشته خاقان ^{بخت} والا که آن دوسرور را چنانکه معمود و ولیعیدان است بدست
 امین افسر بجانب ^{بخت} ایسر زده رضا قلی میرزا روانه ایران و نصرانند میرزا ^{بخت} قلم کاب ظفر گستر و
 غرم صوبه پرشاور نمودند ناصر خان صوبه دار کابل در حدود پرشاور از شعب و شعب
 شعب ^{بخت} شعب ^{بخت} شعبت و بخت شعب کرده در جمر و داز کمال وحشت و ^{بخت} آماوه
 مجاحشت و چون کوهستان ^{بخت} چنبر که با چرخ چنبری لاف بمسری میزد مسکن افغان خیر ^{بخت}
 بیاست می بود خدیو سیمال بارشاد ضمیر خیر کار ابلغا ^{بخت} رامعد و جنب ^{بخت} سیر ساخته از آن
 منحرف و بجانب کوه مشهور ^{بخت} سبه چوبه که از کوه به اش چرخ برین کوه پشت بود و منصرف گشته
 از روی ^{بخت} خستیار و اختیار ^{بخت} اجتیار اختیار و یک شبانه روز ابلغار و معتقات ^{بخت} عمقا مقام ^{بخت} موطا
 معاینق ^{بخت} نیز رفتار نموده بصعوبت ^{بخت} بر صعود آن کوه صعود و با آن بحر خوشنوار محیط ^{بخت} آسا احاطه
 جمر و جمر و دکر و ناصر خان امارات ^{بخت} فماله من قوه و لا ناصر در ناصیه حال منصوص ^{بخت} وید برین

بخت ادا از قوت و قدرت ایشان

بخت ادا از قوت و قدرت ایشان

بخت ادا از قوت و قدرت ایشان

بخت ادا از قوت و قدرت ایشان

بخت ادا از قوت و قدرت ایشان

در مقابله و مقاتله دیران ایران با لشکر هندوستان

ریشان عمل

ز نبوری و ز نبوره جانی شنائی غسل ابرسان خان نبور و شان غسل مشکب میساخت شمشیر با
 کج در خم است یلان در خم از هلال و مجره یاد می آورد و خنجر ذنب پیکر و لاوران تجاسده
 از عقده راس کرده میکشود از بیم تیغ برنده مهر و خشنده این چرخ تری سپهر بر سر کشیدی و از برق
 حسام حسام سوزانش بجز من سنبله و کهنکشان افقادی از شعله خود و خنجان اشعه آفتاب
 قیامت می یافت و از لعه سیف آتشاک ابدان خاکی مبارزان در عرصه انسلال و اشراق
 اشراق و اشراق می یافت در زمین کارزار لاله زار از دم تیغ و مبدم از دم بر میسید
 و بنیان جانستان بستان شقوق شقایق از هر طرف در طرفه العین ظاهر میگردد و در آن روز از تاب
 برکشوان بر کس نوع آن تاب نمادی و هاتفت قضا بر فوج مختصان جزای تلاحی و تخصم را
 جز آیت لا عاصم الا بعون من امر الله بخواندی عقاب تیر تیر پاره زهوسوسوی و لها پیران بود و
 خنجر پیلو شکاف بهادران در آن معرکه سینه و جگر را در آن ضرب تیر زین مبارزان از فضم
 و قضمی که در مغز بهادران و مفرق بکار میسرد کام جان عدو آب دندان را لذت چش
 قند تیر زان میساخت و تیر باران رزم آوران از گلهای جروحی که نقطرات ناله سپکان
 ابدار در ساحت کارزار شکفته میسپرد فوج هندیه پیکر کشتل عنیت عجب الکفار بنایه تشکفت
 می انداخت کتد آوران کید آور بهر جانب که حمله و رمی کشتند مانند غضب غضبنا که از
 دم غضب دم غضب می افشانند و بهادران خنجر جوی بهر طرف که روی می آوردند با
 سیف هندی سرهای هند و انرا چون هند و انده ابوجبل اکثر من الدیار در صحه سلطان
 شمشیر خون سینه

ز نبور کج در خم است یلان در خم از هلال و مجره یاد می آورد و خنجر ذنب پیکر و لاوران تجاسده از عقده راس کرده میکشود از بیم تیغ برنده مهر و خشنده این چرخ تری سپهر بر سر کشیدی و از برق حسام حسام سوزانش بجز من سنبله و کهنکشان افقادی از شعله خود و خنجان اشعه آفتاب قیامت می یافت و از لعه سیف آتشاک ابدان خاکی مبارزان در عرصه انسلال و اشراق اشراق و اشراق می یافت در زمین کارزار لاله زار از دم تیغ و مبدم از دم بر میسید و بنیان جانستان بستان شقوق شقایق از هر طرف در طرفه العین ظاهر میگردد و در آن روز از تاب برکشوان بر کس نوع آن تاب نمادی و هاتفت قضا بر فوج مختصان جزای تلاحی و تخصم را جز آیت لا عاصم الا بعون من امر الله بخواندی عقاب تیر تیر پاره زهوسوسوی و لها پیران بود و خنجر پیلو شکاف بهادران در آن معرکه سینه و جگر را در آن ضرب تیر زین مبارزان از فضم و قضمی که در مغز بهادران و مفرق بکار میسرد کام جان عدو آب دندان را لذت چش قند تیر زان میساخت و تیر باران رزم آوران از گلهای جروحی که نقطرات ناله سپکان ابدار در ساحت کارزار شکفته میسپرد فوج هندیه پیکر کشتل عنیت عجب الکفار بنایه تشکفت می انداخت کتد آوران کید آور بهر جانب که حمله و رمی کشتند مانند غضب غضبنا که از دم غضب دم غضب می افشانند و بهادران خنجر جوی بهر طرف که روی می آوردند با سیف هندی سرهای هند و انرا چون هند و انده ابوجبل اکثر من الدیار در صحه سلطان شمشیر خون سینه

برکشوان بر کس نوع آن تاب نمادی و هاتفت قضا بر فوج مختصان جزای تلاحی و تخصم را جز آیت لا عاصم الا بعون من امر الله بخواندی عقاب تیر تیر پاره زهوسوسوی و لها پیران بود و خنجر پیلو شکاف بهادران در آن معرکه سینه و جگر را در آن ضرب تیر زین مبارزان از فضم و قضمی که در مغز بهادران و مفرق بکار میسرد کام جان عدو آب دندان را لذت چش قند تیر زان میساخت و تیر باران رزم آوران از گلهای جروحی که نقطرات ناله سپکان ابدار در ساحت کارزار شکفته میسپرد فوج هندیه پیکر کشتل عنیت عجب الکفار بنایه تشکفت می انداخت کتد آوران کید آور بهر جانب که حمله و رمی کشتند مانند غضب غضبنا که از دم غضب دم غضب می افشانند و بهادران خنجر جوی بهر طرف که روی می آوردند با سیف هندی سرهای هند و انرا چون هند و انده ابوجبل اکثر من الدیار در صحه سلطان شمشیر خون سینه

کتابت شده است در کتاب...

در بیان تشخیر هندوستان

بالطیاء و وقع تشباه علی تشباه و ضحیة الحدید بالحدید و محی الشدید من الشدید
باب تشبیه در واقع شده است بر سه جوانان و صدای آهن بجزای تنبیه و با یک کردن سخت از سختی

و محجة رحا را بحرب و محجة صواب لطنع و الضرب و بدیر حمام الحمام و زجرة قروم الاقدام
و صدای اسیاب جنگ و با یک کردن صاحبان نیزه زن و شمشیر و نیزه زن و جوشید تمام کوهها در اندک آرزویشان آرزو آمده

و منیر سیرج لباس منیر یکم بر عدالماس و دعوة ذناب الحدید و عقیقة اجل الابل
و پیروزه کوئی با دعوت و شستن آرد مادانک زمانه و عو هو کردن کرمای جدال و صدای کردن چرخهای بزرگ

و دعوت الموت بالعجل و وعدة صاع لمصاع و دهنه سباع القراع و زفرة الافواج
و طلب کردن مرگ تبسیل و آهسته رفتن شمشیر زمان و شمشیر زن و دود و کردن درنگان گزنده در زنده و با دای سخت و عقیقه

الماسیة و زفرة الحمار و الثاقبة و رفوف الماشات الراسفة و هنته الطغاة انفا
و زنده در تنزی سبهای جراحان که سوراخ کنند مانند در بچه های شکافه شده های کیده و صدای نیزه نیزه های با ستوان رسیده

و وفاة زبان النصال و عمة لیب الوغاد و لفضال و بريرة البیور الباسلة و خرخرة
و ناله کردن گمان بیکان و غلیان و صدای سوزش دوار و تیرا خافتن و بر بیره کتف تیرهای دلیر و خرخره

النموسالیه و خرخرة افراد الرجال و قشقة اوقاد الابل و خرخرة الخیول الفحول و
نموسالیه پو است کنند و با قاز کردن بجان بجان آدمیان و صدای آمدن رفتن کوهها وقت آمدن و رفتن سپاهان نیزه

شقيقة الریح المصقول و طنطنة افواج البلاد و طبطنة امواج الدمار و شقيقة الحبت
جنانین نیزه ای میقل زده و طنطنه زجای با و شجاع زدن موجهای خونا و آواز نمودن شکر

الطباش و شقيقة دروع الخشاش و قنقننة الاجسام الجسام و سكتة عظام العظام و صلصلة
حرکت کنند و صدای زدن زرههای دوروی و دریدن صدای نمودار آویخته شدن پتوهای بزرگ آمدن

صمام صمام و صم صم الصلاد و م و طحطی لكعاب و لكعاب و ننته تطویر لطحاحر
شمیر برنده استم که در کرده بل عدلیان سخت و با کشیدن برانگه کردن کعبه و سر شترانها و زود پدید آمدن شترانها

و نشتنة جلود اهل الجار و عقیقة اداة الطعان و الطراد و هیقعة بزام الدمار و محجة الجها
در دو کده شود پستهای اهل جلالت و صدای از اسباب نیزه و شکر کردن و صدای سبب ایران جنگ و سپهر بون بون

فی مالد الث الجهاد و زفرة نار البهار و حیس لهابت لظی و نضنفة افاعی العراض و
در یک شدن غزا و زفره سر آتش کارزار و آواز نرم حرارت های آتش جهنم و سبیدن آذوهای سینه ها

عظیطة فرسان العراض و کشیش افغوان المان و فحج الشجیان الشجیان و خطب اقول
غذا کردن سواران میدان و صدای پست کشیدن آنها نیزه با صدای دلیران نجساع و خطاب کردن کلماتی

الریاة و قرقرة لوم الکماة و صر صررة نیراة العزاة و هجته الجنود و الرجراج و محجة الابل
تیراندازان و صدای کردن بهم لانا و آواز بازگای شکاری و با یک کردن کلماتی جنده و نغز زدن با قوت

العجاجة و زفرة الخیوش البجراة و نیر نیرة الذیل العال و هیر صررة المناوک و و
نغز زدن و نغزیدن شکرهای کشنده و سبیدن دامن کشیده نیزه و جاس و دریدن هستند و صدای

النابک و ویدتة الاطامیس و کلمتة الاقاویم و قنقننة الصیاع غم و محجة الجاسم
سهای اسپان دودید دریا و غریب تو ما آدیوان شدن شیران آدیوان آمدن کوهها

کشته شدن مصمّم الدوله واسیر شدن برهان الملک

و حتمه الاخیال و مهمته الابطال و غمخته الاقیال و ضعیفی الاقیال و پهلوت الزیر و ولولت الزیر
 و سواران اسپان و نفس زدن دیران دین کرم چاشنکا خرابیگان و غریبیلما و پهلوانک کشته شدن در دوردی نندک
 و غلغله التهورین و قلقله التتمین و سههسته الدروع و هشتهسته المجموع و حلیکته المناصل و
 رغبت شجاعان و دیران و سواران کشته شدن و صدای برسم زدن در عمار و شادی کنند و جمع شکران و صدای که می آید از کمانها
 و حقته القوارس و مقلقة القناعس و عططه المواکب و مططه المراكب و قتیقه العیاب
 قتیقه سواران و نفس زدن شتران بزرگ و صدای کرد و سواران و سیر و صدای که کمانها در دستکی قتیقه
 و صلقة الاثیاب و غیب الغالبین و صحب السالبین و صحب الکالمین و نهب الاسود
 و صدای رانان چکانها و نره زدن غالب شکران و فرازدن برید کشته شدن و باک زدن کشته شدن و خنده ای شیرا
 و قصف الرعود و حشره لمطعمین و منجسته لمغیوبین و سبغة الصاریحین و صیحة التامحین
 و آواز رعدا و خیز کردن و جان دادن زخمی زدن و شکران کشته شدن و آواز بلند فریاد کشته شدن و فریاد کردن نامی زدن
 و زعقه المستفرغین و نغمة المستنصرین و هتاف المجر و صین و عطیطة المذبحین و بعد
 و آواز و افغان و طرز جنگ نیرنگان باک کردن و نغمة افغان و آواز دادن زخمی زدن و صدای بی کردن سربطه و بعد از
 بذل المجهود و حصل المقصود و کل المراد و کلم المراد و سلب عن المحنوم قوّة الاقدام و اخذ
 صرف کردن سعی و جهد حاصل شد مقصود و کمال شده مراد و زمین آید که در نما در فرود بخت از دشمنان اقتوت با عاری او کزنده
 بالنواصی و الاقدام بیت روز جنگ تو شود سرخ و سیاه از خون و کرد موج
 بر پایش و قد
 و ریای محیط و اوج کرد و ن برین و برین سوال سی هزار نفر کشته می بماند می شتر
 ابدار آتش کار سپر را و بنجاک هلاک افتاد مصمّم الدوله با سپر و برادر و ابتاع بخت کشته
 کشته کشته برهان الملک با جمعی از اماران زنده زنده اخذ کردید قد حقر المرما بهوی ویر کیه حتی
 بکون الی نور یطه سبیا بقیه آن فیما یلق فیل افکن انترام باقیته عجالة الراكب هزار فیل نیات
اگر میشود در هلاک انداختن او سبب شکران
 قال انان اخیال فلالا برباط حصول پیوست که هر یک آسمان تک آفتاب تک سحاب
 بدر جلجل سما چشم حجره خرطوم هلال کجاک فلک بود و ج هیاتش سپر کردند و نعره اش عند
 آئینه اش برق درخنده پیکرش کوه جنبند و نیایش تیغ برنده در صلابت شیرورنده
 در خرام سلی مرغ پرنده در جبهه جهانی جهانی آکنده و بر فلک نازنده و با صبا نازنده
 بر کرده است

افعیال
 سستار
 فلال
 شکران
 سواران
 ۱۲۱

در بیان تخمین زمین و ستان

و نام زنده پیلان از ان زنده کویا فیل فلک سراسر میدانی با او بجارضت کشته که از تخمین
 خورشید زنگ بند کشته و مهندس فضا از قوایم آن پیلان پیلای برین کسبه پیلگون و طام
 نیل قام افروخته که هاسش چنین بریر پامانده از اساسا طین اربعه هر یک چهار طاسیت
 که جفت نه رواق آسمان میتوان گفت و هامون نوردی که در شیشه پتیش زمره مستحان
 ملارا علی میتوان شگفت پیل سحاب در پیش عیقل همیشه چون قطره سحاب در پیش پیل و
 دریای نیل در جنب اندام صحنیش مانند بر که در جنب دریای نیل طملمه اش کوه البرز مهیل
 و حوضه زرکارش حوزه نشینان عرصه رزم را کفیل و لم بعد و املوک الارض سورا
 بسا و ریم عدی یوما کفیل عیت پیکری پر ز کوه او هامون بیستونی روان بچار ستون
 آقاصی و ادانی را بیوت مال لال مال لالی و اعناق امتید شیخ و شاب از در خوشاب
 و حلحل و حللی حالی شد و مطایای تمنای جنود و بریار پر بار بعاع اطراف و اطراف
 بعاع کشتت و در یک ارتداد طرف از هر طرف طرف طرف طرف و اوانی
 زرین و سیمین مصع بجا بر زمین که در هیچ طرف زمان و اوان در اطباق فلک و السموات
 طباقا شبیهش موجود کشته و از غیرت آن صحن غوری چرخ فیروزه کون بجنون دوری
 مبتلا گردید و فروشن کشتیری که فروش کوه آن در فصل ربیع فروشن کوه و دشت
 پامال نخلت ساخته و بهارستان خلد در پیش بهار یافتش از شیر مساری سنگ باخته کلها
 طری خود را در عدا و خار بوتهای آن نشمردی بلکه از افعال سبز بر افکنده اول من البساط
 ذیل تر از فرش انداخته

نیز زنده پیلان
نیز از زمین و ستان

اساسا طین اربعه
چهار طاسیت
در شیشه پتیش
ملا را علی
دریای نیل
و حوضه زرکارش

۱۸۴

سینه العزیز
جیب با کوه و دشت
و کوه و دشت
یا سبب خانه
از عدا و وطن
علا طرف بعاع
علا طرف بعاع

نیز از زمین و ستان
نیز از زمین و ستان
نیز از زمین و ستان

در بیان شکست یافتن و فرار کردن و حصار و شدن محمد شاه

در بیان شکست یافتن و فرار کردن و حصار و شدن محمد شاه

نقش قالی شمردی مغل از رشک و بخت بود و قالی از غم و رتاب و باقی نقایس بی قیاس
 برین قیاس بساحت حصول وصول یافت و در حقیقت لکنه الضیفی از جانب هند برین نسبت
 باصناف آن اصنیات آن منزله که نازل منزله نوار نل سماوی بودند بجهل آمد و عاقبت خانانرا
 اصنافه آن اضافه کرده محمد شاه از حومه زبون نریونی کرانیده بمغفل کرنال فرار و در میان
 حصار محصر حبت اقصی البصر ما بر والا چند هزار سوار سوار سوار که سوار سوار
 جلالت و سوار نشانه بسالت بودند سوار اسوار وادوار را در دوی او را فر و گرفتند
 و مانند قرکان اشفاری عین حرم با حدائق احراق معسکر او پیرا خند چون و
 غنما و حدیقه غلباء دولت علیا نادریه از جو یار نصرت نصرت پذیرفت پادشاه را
 جاه بعد از مشاهده این سقیلا در حضرت علیه قانیه از باب استیلا ذور آمده نظام
 الملک که هندوس امور هندوستان بود و بخدمت اقدس فرستاد که از روی اطاعت
 صورت اخلاص نماید و پیمان پیاید نظام الملک تکبش شرف بکشمشی دریافته شفاش
 بقبول مشفوع و مقرون به صطناعات غنیمت ممنون گشته نهال حالش از مناسل منهل
 احسان احسا و احصاء بی احصایفت و توفیه عهد و توفیه وعد و ضوابط استخلاف و
 شرایط استخلاف بتقدیم رسانید و باد دولت مبارک که تبارک مستوق و مراسم مشارکت
 و مشابکت مستنق کروانید و بعد از استقصاء معاهد معاهدت و استقصاء و استقصاء
 از مال معاندت معاودت کرده محمد شاه را نیز از بواقی بواقی بواقی الطاف

باز در بیان شکست یافتن و فرار کردن و حصار و شدن محمد شاه

باز در بیان شکست یافتن و فرار کردن و حصار و شدن محمد شاه

خانقاه

باز در بیان شکست یافتن و فرار کردن و حصار و شدن محمد شاه

در بیان مستحسنه بر بند و ستان

خاقان موقتی توفیقی جسسه ترک ترک معاوات و روز و بگر بر سم معاوات با اعظم دولت که در گاه
 عازم آستان آسمان در گاه کشت در گاه چینی خنوش خسرو و مهر افسر در شی گاه تا در بار گاه از غایت
 رعایت آداب و توفیر توفیر قدم قدم او پر داختند و از روی مصادقت مصاد
 ولطف موفور از علائقیت علامتیت از سر علامتیت کرده آنجناب را در جنب سیر
 کوهر کین بقر مجالست قرین و مظهر بدلول دی قوه عمد ذی العرش مکین ساختند و کلید
 سه و ندانه سیم سماحت ابواب و لجوی از هر باب بر روی خاطر انورش کشاده ریاض
 مهر جانی را از یاد مهر جانی عنایت بناز کی نصرت از وی بستی بخشیدند دولت کو گاه
 بتقریب اقبال ناوری از قاضیه قرین خنوش بن شهاب این شعرا خلاص الثواب عراضه سا
 شعر و کنت الدهر است طبع اس فرصت الیوم طوع من ثواب و باین تقریب تعریض
 سیوف مخاصمت از جانبین محقق گرفت و هوای مصافحات از موازن مصافحات
 کرویده و عقود و عقود و انجلا و یافت و آینه طبع از انطباع رنگ نفا و رنگ
 نفا انجلا پذیرفت و تفار به تفار و تباری بیاری و مقت بهقت و تحبیب تحبیب مساوات
 مساوات و محاشات بمحاشات و مساوات بمناوات و مساوات بمهاتات و مدار
 بهداریات و محاره برحمت و محاره برحمت و مخافت بحالت و مخافت بحالت و محلت
 بمحلت و مساوط بمخالطت و مساوط بمخالطت و مساوط بمخالطت و مساوط بمخالطت
 بمعاقرت و معاقرت بمناومت و صنف مصنفه بر صنف و مصنفه بر صنف و مصنفه بر صنف
 و مصنفه بر صنف و مصنفه بر صنف و مصنفه بر صنف و مصنفه بر صنف و مصنفه بر صنف

توفیق
 عازم آستان آسمان
 رعایت آداب
 ولطف موفور
 کوهر کین
 سه و ندانه
 مهر جانی
 بتقریب اقبال
 شعر و کنت
 سیوف مخاصمت
 کرویده و عقود
 نفا انجلا پذیرفت
 مساوات و محاشات
 بهداریات و محاره
 بمحلت و مساوط
 بمعاقرت و معاقرت

عرض کرده کلیب درخازن را گلید تسلیم و نخبهای تختهای کوه نکار که پایه شش سرش برین
 میبود و زمین از زمینیت و بنای آنها بر کرسی فلک طعن نل عرشه میزد و هدی نمود و لاسیما تخت
 طاوسی که از دره دری نمار شک چرخ آنوسی و منن من آن کنوز فارونی و دوقیانوسی
 بودی و هر لقبی از لایش بر کوه منقار اکاسره منقار مناقرت زوی و درین بحر
 جیل که نفس اعلاق خلفای عباسی بودی پیشی بل بجزی نشمردی فراید فریده اش
 خاتم ملکی در زیر نگین داشت و شاه کوه ان خشم و دره یتیمه اکاسره را بقیما ذامتیه او
 مسکنیا ذامتیه می انگاشت و سینه زندان بهبد زبان سجه کردن فرانها میبود و جوهر
 از رشک بیته بر سنگ حسرت میبود کرسی تفالت من ذاتی را بت مقلوبه پیر ترک و
 مجلوبات اشرف و نغایس بشر و تخایف کثیر و ثواب و ذنار و تیر و اتواب مستیر و برود
 مشیره و نکسوات جلل و مرکوات حلل و سقوطات رومی و مهملاهای مینی و منمنات
 چینی و مدجات حتنی و مسررات هندی و منفسات منتنی و کلل مکمل و
 اکلیل مکمل و سندول لالی و سدول متلالی و طرفای طرف و طرفای طرف و
 ویرانین سرازین و دریاچ پیچ بدیاچ و چال سیکو چال و بغال زرین فعال و غیر
 لغز و مخضی غص و میدان زر با سیلان زر و قرطین و قنایطیر کوه و لالی لا و فراید کثیر
 التلالو و والا که قنطاریه لالی حلقه بوش آنها بودی و هر چه از ان بدر بدر شب افروز
 اضاة وامه اادی بالامین رات و لا اذن سمعت و کک لک نر سا و و زر و متاع

در بیان تشخیر هندوستان
 در بیان تشخیر هندوستان
 در بیان تشخیر هندوستان
 در بیان تشخیر هندوستان
 در بیان تشخیر هندوستان

در بیان تشخیر هندوستان
 در بیان تشخیر هندوستان
 در بیان تشخیر هندوستان
 در بیان تشخیر هندوستان
 در بیان تشخیر هندوستان

در بیان قتل عام شاه جهان آبا

رفته با چرخ در آویخت حوت بانها را تا به ستیز کشید یعنی در شب یکشنبه یازدهم منکام
 شام که سواد طلسمش شام رخسار شامت بود و مشیمه مشامه زای ^{صحبش} تسنن فتنه و وقتا ^{شوی و بخت}
 فیما بین یکدیگر زن از اهل و افواج ایرانی و کل حبش عره و عوام بر سر نزل نزل و نزاع
 واقع شده اتفاق بتفاق رسید و کار بکار و دوشنه کشید و شجر مشاجرت و شاخ بر خاشان
 اول الشجرة النواة میوه فساد و بار آورد و شاه جهان آباد بود و تا حد بهار و فتنه آشفتن
 شکوفه های آشوب بهار فتن شد لفظ و قطن اسرع احترقا جمعی از رجال سایر خسارت
 خسارت ابر خود قرار داده از امر و تقویته ^{کلیه است و بدینکه سریع است در وقت} لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة عا
 ویده فکر را مرکب امور رضیک السقما منها و یکی من عواقبها اللیب شدند و خطوات
 خطا متخطی از حظه ادب و فوجی از جنود هند نیز و کل غایتی هند بهر سی ایشان
 را کب مرکب جمل مرکب شد و بهادران اثر در از رای روی روی آورده و در
 رزم آورد و داده از دراز و دراز و ستی درآمد با سرهای سرایا که در سرهای شهر
 منازل نزل داشتند مبارزت و مناخلت در آویختند و جمعی از ان اقبال برشته
 اقبال از راه فیوت بخیلخانه درآمد اقبال خاص ابر و ندان ^{تیرانداز فتن} خصاص پیری فی جوفها ارقم چون
 این دست انداز با هند از هندیان سرزده بتاویب رسوم ریاست تا ویب ان جمع
 از لوازم امر کشور کشائی دانسته همان شب تو اچیان نزل صلابت و سیا چیان ^{شور و غلط} مرغ
 مهابت بکلم قهرمان جهان تیغ هندان مهیب و خنجر گذاران کیوان مهیب گروه گروه

بهار و فتن
 متخطی
 قاصد
 در سرهای شهر
 اقبال
 ۱۹۳
 مبارزت
 اقبال
 خصاص
 جمع
 اچیان
 قهرمان

در بیان قتل شاه جهان آباد باقتضای کواکب آسمانی

گرد کرده مانند احشام کواکب منتظر ظهور فجر گردیدند دم صبحی که هر جهان کثرت از شفق موم

خانی برافشاند و لشکر بند و شراد شب از زمان آن موعده هم اصبح در رسید نفس نسیم و برح

اذا نفس آتش فتنه خورشید تا چرخ والا بالا گرفت و سپهر کسینه در مهر از دل بدر کرد

خدیو فریدون ماتد خسر و خاور بر فراز آفاق نور در آمده با سر سبا و منب سبا و نشیت

شعل مستدین کایدی سبا اشارت آنده بافتن بلا صلاهی امتناز الیوم ایها المجرمون در د

و چاوشان تضاد در آن یوم لصباح از صیاح جوانان پشید میر او غالی و عا افساد صبح

المنذین بکران خوابان منام غفلت ساینده افواج بحر موج چون عین غم غم تخریب عینه و ابعثه

شهر و بدون تحقیق طایع و طاغی و نامش و راتی که فای القریظین احق الامن خشک و ترا

ضربه آتش قهر ساختند و هیوا متوجین بوشاح الوشاحه و بهنواکل ساحت و قاحه

بالوقاحه و ما صار من نزارع اقباس التراج سهام الطغاه و من ترک الاسلام طم الا سلامه ارجلا

مدخل آفت مدار مخافت شده و آن خان نمنا که مشحون بسجون لذا ذات اطایب و قنون

رذاذات رعایب بود و خوان ایجا کشت مردان سوار سوار زنان را اساور من و رب

ولو لو ابد سب پر و اختمد و پیادگان و گانها را بجد که قهر مصداق اذا دکت الارض دکا

و گاسا ختمد ذکور و انات سلسله با چون سر و ماده سلسله بهم بستند و حساس

و کرام را علیل و غلیل در سر کویچه بلا بیکد که پیوستند آبای فضایل که ابنای معالی

بودند با بنات الیه هر قرین گردیدند و اتمات مکارم که در دلبری بر پری بر سر

باینکه کواکب
در بیان قتل شاه جهان
کواکب آسمانی
باینکه کواکب
در بیان قتل شاه جهان
کواکب آسمانی

۱۹۳

باینکه کواکب
در بیان قتل شاه جهان
کواکب آسمانی
باینکه کواکب
در بیان قتل شاه جهان
کواکب آسمانی

در کینه و بیداد چرخ کج بنیاد مشح احوال مالی شاه جهان بآ...

و با خو بان بربری برابری میکردند بر روی خود دره بجای دره دیدند بسیار زنه ترا
 از معامله و شینه کشند الا فی لفتنه سقطوا و سوتیان از سواد سو و ای شبانه گذشتند
 قمار بخت تجارتهم بلان رسی نمنه و دودی از رجب در رجب اسواق بر گرفتند و بلنک
 خو بان بهسی و رزم جو بان بهسی خو بان تغائی را به بیما از آستان و استار در بر گرفتند
 پرده کیان را پرده کنان از پرده عفاف و حجر محارم در کشیدند محسنات محسنات
 عصمت کینختند و مخدرات عطایل را شرم عطایل تنگ خطا شرم نمودند مستور
 که در عشو عشو جلوه داشتند در خلوت آغوش فوج بتاک جا کردند نو جوانانیکه تقا
 موزون بر سر و کاشمیری و دلبر کاشغری و محبوب فاضلی طعنه میزدند تینع جفا چون
 که سال از پا در آمدند بدروشان که از سیما حسن شان آید و نقد نصر کم اندید ظاهر بود
 بلطره و جور بدروشان کلفت کلفت گرفتند و ماه طلعتانی که مهر روی شان در برقع
 فروزان تراز مهر در برقع بودی امار و حنف القمر منصفه حال و ناصیه احوال دیدند گلزارانی
 که هزار هزار زار در گلزار حسن داشتند چون بنه پایال حوادث کشند یوسف صفقانی که
 در جنب حبیب جنت شمیم پیراهن شان بوی غزیر مصر سر از کریان بریا و روی بوده
 کرکان نواب شدند زئات ربات جمال آسمان پوست و صود فواج آه و ناز صغینا
 راه بر ترول جنود رحمت یزدان بست از دود و دمانند و دیگره آتش رسیده شراره
 این شمرات بزبان دبا ز بانا سوز ز بانیه که از ندای ذوق منتگم لرل شهر کشید

دوران شاه جهان
 در کینه و بیداد چرخ کج بنیاد مشح احوال مالی شاه جهان
 در کینه و بیداد چرخ کج بنیاد مشح احوال مالی شاه جهان

۱۹۵
 در کینه و بیداد چرخ کج بنیاد مشح احوال مالی شاه جهان
 در کینه و بیداد چرخ کج بنیاد مشح احوال مالی شاه جهان

در کینه و بیداد چرخ کج بنیاد مشح احوال مالی شاه جهان
 در کینه و بیداد چرخ کج بنیاد مشح احوال مالی شاه جهان
 در کینه و بیداد چرخ کج بنیاد مشح احوال مالی شاه جهان

در بیان قتل عام شاه جهان آباد

صغار و کبار از هر کمار این اقیانوس با فعل المبطون سرورند و فتنه کران از هر طرف طنین
 و ما سحر و نالاما کنتم تعلمون مشنوند و بعلاوه این قتل مفرط چهار صد و هفتاد تن که بر
 فیلیجات رفته بودند تمامی از غلط کاری بوط قتل و قتل در اقاوند و ازین دیوانگی ما
 شاخ بید مجنون آب و بحیثیه در سیاست کشتند و عاقبت انگروه باغی چنار آسایش خویش
 سوختند و روز زندگی را بر خود شب تار ساختند من شب نارفتنه کان و قودالها جمع
 اشیاء و اسباب بیوت از سر مر فوعه و اکواب موضوعه و نمارق مصفوقه و زراعی مشهوره
 تا سفاطه و سقاطه و سفاره و سباطه و نقایه و نقایه و نشافه و نقاضه و نقاضه
 و جدازه و قناده و حداده و قناده و جرحه و حواقیق و مضغه و مضغه و دست
 از ووات جنون کالعفاف و قلوب قاسیات نجان کاجواب و قدور و اسیات
 خطه اقتضا و اقتضا و نخبه انتهاک و انتهاب کر وید و لکهای سیم و زر و کور و
 در و کوه که بلر و شهر که دران وسعت سرای سیر و وسعت جمع آمده بود و با اسمان و طای
 و اجلاس و احتشاش رفته از وعاف کشت و لطایف متطرفات در استلاب طواف
 طوارق و تسلان صوارم صوارف معرض قنادر آمد و زمین آن بوم و بران کج کاوی نشین
 از یغما کران صورت اذالارض مدت القت باقیها و تخلت یافت و تمام بناها کوفت شدند
 و سربار رفته بحیث لایسجدنی سماها بلان لانی خلا لها خلال و فو واقادیه چندان شدند

جنگان
 عساکر و سپاهیان
 کشته شدند
 ۱۹۶
 در تمام این کربلای
 عساکر و سپاهیان
 کشته شدند

پایان

بخشیدن ناشره بر پهل شاه جهان آباد و ملاحظت نمودن

بناشایان

بشارت لا تشریب علیکم الیوم در داده بشاشه بر حشاشه نفوس حساسه تقایا بختو و زور
 ابواب نویدا و لنگ لجم الامن بروی وجوه مملکت گشودند مضمون بیت کردست
 زلف مشکینت خطائی فت رفت و زیندوی شما بر سا جفائی فت رفت تسلیم
 نسکین قلوب ایشان فرمودند بران ملک بنا بر غلبه امراض اعراض امراض در
 همان اوقات وفات یافت لقمی هند الا جامس و محصلی از نسیا ولان دیوان بموجب حکم
 والا عازم صوب لکنه کشته یک کردند که از مال بران ملک در انصوب بود با جوار
 زوایر و فواخر و اخر نقل خزانه عامه ساخت و در مطاوی این طواری و مطارح
 این اطوار رای اقدس فت دریافت که با خاندان کور کانیه شاهد و ادرا بتو شمع
 سازند تیرم کتابتون قدر از میون توان ناهید نها چهره زاد مراد های همت میجه نجا
 از نواز نواره فرانک قرقر منک منک فرانکیش کیش رود ابد زای روشک و
 پورک رکاب سودا به داب نوشابه نشان خسرو زاده شیرین شمایل یعنی دره صد
 کور کاسیبه نشان براده فیروز روز منوچهر چهره همین قدر رشیده شہامت شید و شس
 وش سپهرم سپاه شاد کام کام کوپال بال ار دو ان دو ان روین وان وین سنا
 سیامک مکان نریمان مانند کریمان گرم نصر آمد میرزا عقد کرده کتار دریای مجوع
 عشره کده عام ساخته نریمی جنت نرمت آراستند که در جنب نرمت آن جنات
 اربع سعنه و شعب و نهر ابه و غوطه در عرق خجالت غوطه مسینرو و مجموعی خلدر نرمت

بناشایان
 بشارت لا تشریب علیکم الیوم
 ابواب نویدا و لنگ لجم الامن
 زلف مشکینت خطائی فت رفت
 نسکین قلوب ایشان فرمودند
 همان اوقات وفات یافت
 والا عازم صوب لکنه کشته
 زوایر و فواخر و اخر نقل
 این اطوار رای اقدس فت دریافت
 سازند تیرم کتابتون قدر
 از نواز نواره فرانک قرقر
 پورک رکاب سودا به داب
 کور کاسیبه نشان براده
 وش سپهرم سپاه شاد کام
 سیامک مکان نریمان مانند
 عشره کده عام ساخته
 اربع سعنه و شعب و نهر ابه

بناشایان
 بشارت لا تشریب علیکم الیوم
 ابواب نویدا و لنگ لجم الامن
 زلف مشکینت خطائی فت رفت
 نسکین قلوب ایشان فرمودند
 همان اوقات وفات یافت
 والا عازم صوب لکنه کشته
 زوایر و فواخر و اخر نقل
 این اطوار رای اقدس فت دریافت
 سازند تیرم کتابتون قدر
 از نواز نواره فرانک قرقر
 پورک رکاب سودا به داب
 کور کاسیبه نشان براده
 وش سپهرم سپاه شاد کام
 سیامک مکان نریمان مانند
 عشره کده عام ساخته
 اربع سعنه و شعب و نهر ابه

بناشایان
 بشارت لا تشریب علیکم الیوم
 ابواب نویدا و لنگ لجم الامن
 زلف مشکینت خطائی فت رفت
 نسکین قلوب ایشان فرمودند
 همان اوقات وفات یافت
 والا عازم صوب لکنه کشته
 زوایر و فواخر و اخر نقل
 این اطوار رای اقدس فت دریافت
 سازند تیرم کتابتون قدر
 از نواز نواره فرانک قرقر
 پورک رکاب سودا به داب
 کور کاسیبه نشان براده
 وش سپهرم سپاه شاد کام
 سیامک مکان نریمان مانند
 عشره کده عام ساخته
 اربع سعنه و شعب و نهر ابه

پیراستند که در خدا صفائی آن بهشت هشت در درش شد رحمت می بود و فضائی بهجت

فرایش جنات عدن مفتحه لهم الابواب و حاشیه نشینان کم کام کام بخش متکلمین فیها دعون

بفاکمه و شراب جانی همان در چمن عشرت با جامه و چنان لطافت علیهم نصیحت من فضته و

الکواب و هو انخواهان در اطراف قصر دولت جبین سبای تراز و عند هم قاصرات الطرف

اتزاب محفل و محمد از طلعت زین کلان با آن خم نمودی و شموع مجلس اندر روز و مجلس سموع

و لنوازی روشنی بخش دیده بزم و بزم دیده بودی گاه در سبزه زار ز بر حد فام آب

لعلکون سبزیال از سبزه فیروزه نوشیدند و گاه سخن سبزه و نوای سیر بهاران

سبزه یاقوت لب نیوشیدند در یوم ایوم در کنار رود با نعمتهای تراز و در دند و لب

اللیل بالیل و شان رود و در دکان مطربان بر عود بان طعنه و اخر نوای هم کل بنان میزدند

و نوای منتدان نای ز نام را از نام افکنده عتل بعد ذلک و نیم میخواند دماغ محبان از نشاء

خمر حمر مزج و احسا و حسا و حسا و زنگ رزوی و خواب شک معصفر و مضرع کشت عرس

مرد و عرس و ولت درآمد و اجتماع بزمین در برج شرف بوقوع پیوست زمانه نبودید این پوئلذرو

شادی گرفت و شور و شور و مصاحرت بصاهرت بدیل کشته غبار تبار از و ذایل خاطر

حضرتین ذیل ذیل و تین ایل کردید بعد از ذلک همیشه اشراق بصیاء عقیب لیل عبوس

و تلک العرس لبیضار امام العرس سووار عروس محسن دراری الکو اکب ان تری طواع فی دایچین

اللیل عیب بعد از انقضاء انقضاء امایم جشن سویشا بهزاده بشرافیت حضور حضرت خسرو

شروع از روز
در آن وقت که
شاهزاده را
از عروسی
بازگشتند
و در آن وقت
که شاهزاده
از عروسی
بازگشتند
و در آن وقت
که شاهزاده
از عروسی
بازگشتند

رفیق شاهزاده ناصر میراجد مت محمد شاه به شریف خاص مشرف شدن

خوششان فایز شده موافق داب و دیدن دیدن کرد و حضرت نیز قامت او را به شریف شرفانی

کوهر آمد مشرف ساخته در معاطف عاطفت و موقف اجلال سه مرتبه طویل با اجلال رتبه

و بهوج کوهر نگار پنج سر سپهر صبح لکام با علاقی جوهر که حتامه و خست آمد که نور منقوش

و در قدر و بهار رونق شکن کنج عروس خسرو و یکاوس و ده جلالت صطناعات ساخت

در ایام توقف از اقصای بلاد و هندوستان حتی از بلخ مطلع الشمس از تمامی ایان خود را می فرستاد

مالک آرا می سرشان قومی است که نشینان از باره نخوت سیاه مست عریضه عراضه

عریضه خلافت گشت شعر ناخت الار جا برف عرقه و از خت السیر فی مکارم صنفه انتقاد

لامره و حکمت الحکام حکیمه و لیس البلا و بلا و عدالت و ملا و اساع الملال و بصیرت جلالت

بصیرت بالضرع کل عظیم و تائبه بالطاغی کل عظیم و در سبب منزه ملوک الاطراف و تعلق بقره

الشرف مثل الاشراف و کل طلیب للملک اما ناولیده و قدمه من مکسینه و تائبه اما

و مکانات فماید رسول الا باسغان المسؤل و لا یقبل علیه من حضرت الامانات القبول فیصد

مکرم و کرم قادم و مخدوم حاضر و محض خادما و مبدء القواعد و مبدء العهود و مبدء المقاصد و مبدء العهود

در بیان تفویض سلطنت به محمد شاه

واضراف موب نصرت قرین بحب انبایران

هذا هو افضل المسبین

چون بسبب سنج قضیه ابراهیم خان خدیو کتبی شانرا در اوقات تلبیت در ان کشور

در ایام توقف از اقصای بلاد و هندوستان

سراج کتبی عابدی
سراج اول حسنه
۲۰۰
سراج کتبی عابدی